

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات^۱

کریستین فوکس^۲

مترجم: سارا مهدوی^۳

چکیده

این مقاله به بررسی ماهیت قدرت و پاد قدرت در رسانه‌های اجتماعی و برداشت مانوئل کاستلز از مفهوم «ارتباط جمعی خودانگیز»، می‌پردازد. کاستلز معتقد است، اینترنت فعلی بر اساس تعارض میان شبکه‌های کسب و کار چندرسانه‌ای جهانی شکل گرفته که در تلاش برای کالایی‌سازی اینترنت و «مخاطب فعال» است؛ او همچنین در ویرایش دوم کتاب «شبکه‌های خشم و امید» (۲۰۱۵)، اهمیت و نقش رسانه‌های اجتماعی را در جنبش‌های اجتماعی، بیش از پیش ارزیابی می‌کند و با جدیت معتقد است که با توجه به ناآرامی‌های اجتماعی و ظرفیت شورش در یک جامعه خاص، استفاده گسترده از رسانه‌های اجتماعی باعث می‌شود که شورش‌های فردی به اعتراضات اجتماعی و در نهایت جنبش‌های اجتماعی تبدیل شوند.

با این حال، موضوعی که این مقاله به واکاوی آن می‌پردازد آن است که اگر شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر اینترنت -همان‌طور که کاستلز می‌گوید- شرط لازم، اما نه کافی برای جنبش‌های اجتماعی جدید در دوران ما باشند، این بدان معنی است که در مواردی که دولت‌ها یا شرکت‌های اینترنتی به مسدود کردن، سانسور یا نظارت دقیق بر رسانه‌های اجتماعی مبادرت ورزند، پس جنبش‌ها نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند و جنبش‌های اجتماعی لزوماً محکوم به نابودی هستند. اما نمونه‌هایی وجود دارند که این پیش فرض را نقض کرده‌اند. لذا در مورد نحوه استفاده کاستلز از نظریه اجتماعی، پنداشت او از مفهوم قدرت، به‌کارگیری اصطلاحات علم رایانه برای تحلیل جامعه، برآورد و توصیف طبقه‌بندی شده او از شیوه توزیع قدرت میان شرکت‌های چند رسانه‌ای جهانی، مفهوم وب ۲.۰ و مرکزیت اطلاعات و قدرت ارتباطات، تردیدهایی وجود دارد.

واژگان کلیدی: رسانه‌های اجتماعی، قدرت ارتباطات، پادقدرت، مانوئل کاستلز، ارتباط جمعی خودانگیز، جنبش اجتماعی.

1. Social Media & Communication Power

2. Christian Fuchs

۳. کارشناس ارشد علوم ارتباطات (دانشگاه سوره)؛ saramahdavi65@gmail.com

مقدمه

قدرت مفهومی کلیدی در نظریه سیاسی به‌شمار می‌رود که به روش‌های مختلف تعریف شده است. ماکس وبر آن را چنین تعریف می‌کند: «فرصت یا مجالی که یک فرد یا گروهی از افراد برای تحقق اراده خود در یک کنش اجتماعی، حتی در برابر مقاومت و مخالفت کسانی که در آن کنش مشارکت دارند» به دست می‌آورند (وبر، ۱۹۷۸: ۹۲۶). از دیدگاه یورگن هابرماس، قدرت با درک اهداف جمعی، ابزارهای اعمال زور، نمادهای برآمده از قدرت و موقعیت، متصدیان تصمیم‌گیری، معایب و کاستی‌ها، قدرت تعیین‌بخشی، پادقدرت و ویژگی‌های نهادی و مشروعیت به منصفه‌ظهور می‌رسد (هابرماس، ۱۹۸۴؛ ۱۹۸۷). نیکلاس لومان^۱ (۲۰۰۰: ۳۹)، قدرت را به مثابه دستاوردی برآمده از اراده فرد می‌داند که معطوف به کنشگری در مسیری مشخص است و در زمانی بروز می‌یابد که وی مطابق رویه معمول عمل نمی‌کند و صرفاً به‌دلیل تهدید برآمده از تحریم‌های احتمالی به آن متوسل می‌شود. برای این متفکران، قدرت با ظرفیت یک گروه برای استفاده از ابزار تهدید علیه دیگران تحقق می‌یابد و به همین دلیل اراده و منافع برآمده از آن را تثبیت می‌کند.

میشل فوکو استدلال می‌کند که چنین تعاریفی از قدرت، چشم‌پوشی از این واقعیت است که «قدرت تنها در پیکرهایی نیرومند، همچون دولت یا شرکت‌ها جلوه‌گر نیست». ما باید یک بار و برای همیشه اثرات قدرت را در معنای منفی آن تشریح کنیم: قدرت «حذف» می‌کند، به «سرکوب» می‌پردازد، «سانسور» می‌کند، خود را «مطلق» می‌پندارد، «نقاب» می‌افکند و حقایق را «مخفی» نگاه می‌دارد. در واقع، قدرت مظهر «تولید» است؛ قدرت، واقعیت را تولید می‌کند و طیفی از اشیا و آیین‌های مبتنی بر حقیقت را برمی‌سازد. شخصیت و دانشی که از قدرت حاصل می‌شود، متعلق به این تولید است. (فوکو، ۱۹۷۷: ۲۵۰) او معتقد است که «هیچ تعبیری از قدرت، بدون مقاومت معنا نمی‌یابد». (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۴۲)

1. Niklas Luhmann

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۳۳

آنتونی گیدنز قدرت را به منزله «ظرفیتی قابل تغییر»^۱ تعریف کرده و آن را ظرفیتی برای مداخله در مجموعه‌ای از رویدادها برشمرده است، به نحوی که بتواند آنها را تغییر دهد (گیدنز، ۱۹۸۵: ۷). او همچنین از قدرت به مثابه «ظرفیتی که به‌طور مؤثر در جریان رویدادها تصمیم‌گیری می‌کند، یاد کرده است؛ حتی در جایی که ممکن است دیگران چنین تصمیماتی را مورد انتقاد قرار دهند» (همان: ۹). بنابراین، قدرت برای گیدنز در تعارض با وبر، هابرماس و لومان مفهومی عمومی دارد که همانا «ظرفیتی متعلق به انسان‌ها برای کنشگری است که به وسیله آن می‌توان جامعه را تغییر داد».

مهم نیست که کدامیک از تعاریف را دنبال کنیم، بلکه آنچه آشکارا مطرح می‌شود آن است که قدرت از طریق چه کسی می‌تواند بر جامعه تأثیر بگذارد و چه کسی ابزارهای کنترل بر چنین تأثیری را در دست دارد. در جامعه اطلاعاتی، فناوری‌های ارتباطات در زندگی روزمره و جامعه فراگیر شده‌اند. به همین دلیل، این پرسش پیش می‌آید که قدرت چگونه در جامعه اطلاعاتی تغییر می‌کند و «قدرت ارتباطات» به چه معناست.

مانوئل کاستلز، یکی از پر استنادترین نویسندگان علوم اجتماعی و مطالعات ارتباطاتی/ رسانه‌ای است. این فصل از کتاب، بر رویکرد کاستلز و برداشت او از «قدرت ارتباطات» در پیوند با رسانه‌های اجتماعی متمرکز شده است. مانوئل کاستلز به مدت طولانی در جامعه‌شناسی شهری کار کرده و با فراگیر شدن وب جهان گستر (WWW)، به‌عنوان یکی از پژوهشگران پیشگام در حوزه اینترنت مطرح شده است. او اکنون استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه آزاد کاتالونیا در بارسلوناست.^۲ او همچنین استاد فناوری اطلاعات و جامعه‌شناسی دانشکده ارتباطات آنبرگ در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است.^۳

در رویکرد مانوئل کاستلز، نقش اینترنت و رسانه‌های اجتماعی و آنچه که او «جامعه شبکه‌ای» نامیده است، مورد تأکید قرار می‌گیرد. او در این زمینه، مفاهیم «قدرت

1. transformative capacity

2. Open University of Catalonia in Barcelona

3. University of Southern California's Annenberg School of Communication

ارتباطات» و «ارتباط جمعی خودانگیز^۱» را بر ساخته است. کاستلز استدلال می‌کند که ظهور این نوع ارتباطات به تغییرات عمیق در ساختارهای قدرت در جامعه منجر شده است. در این مقاله، به بحث و تحلیل انتقادی بنیان‌های نظری رویکرد کاستلز به «مفهوم قدرت ارتباطات»، «قدرت ارتباطات در رسانه‌های اجتماعی» و «قدرت ارتباطات در بهار عربی و جنبش تسخیر»، می‌پردازیم.

نظریه اجتماعی در عصر اطلاعات

تجربه نشان داده است که اگر از پژوهشگران رسانه‌های اجتماعی و اینترنت پرسیده شود از کدام نظریه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند، برخی از آنها [به غلط] پاسخ خواهند داد: نظریه مانوئل کاستلز! اما نظریه اجتماعی چیست؟ نظریه اجتماعی، حاصل توسعه نظام‌مند و ارتباط «مفاهیمی است که برای درک زندگی اجتماعی، با الگوهای هویت‌بخش در روابط اجتماعی و کنش‌های اجتماعی، از طریق ساخت دلالت‌هایی برای جنبه‌های خاص از زندگی اجتماعی و تغییر در شکل کلی جامعه، پیوند برقرار می‌کنند» (کالهن و همکاران، ۲۰۰۷: ۳). این امر تلاشی برای درک رویدادها، نهادها و روندها در جامعه، و کشف پیوندهای میان رویدادها، نهادها و روندهای حاکم بر زندگی شخصی با جامعه به‌شمار می‌آید (کالهن و همکاران، ۲۰۰۷: ۴). این مسئله، همچنین به «ماهیت کنش انسان»، تعاملات و نهادها (گیدنز، ۱۹۸۴) و فعالیت‌های انسان در بازتولید و تحول جامعه مربوط می‌شود. بحث‌ها و استدلال‌های فلسفی در زمره ابزارهای مهم نظریه اجتماعی هستند (گیدنز، ۱۹۸۴: xvii).

جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ریشه در فلسفه دارند (آدورنو، ۲۰۰۰، ۱۷۶: ۲۰۰۲: ۸ و ۵۴). کارکرد انتقادی نظریه اجتماعی این است که مردم را نسبت به وجود نیروهای

۱. مفهوم «ارتباط جمعی خودانگیز» (mass-self communication) عبارتی کلیدی در اندیشه‌های مانوئل کاستلز است که در کتاب «قدرت ارتباطات» (۱۳۹۶) به تفصیل به بحث گذاشته شده است. برای توضیحات بیشتر، نک: کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶). قدرت ارتباطات. (ویرایش دوم). ترجمه حسین بصیریان جهرمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

به‌طور بالقوه در جامعه مطلع کند، امکان فعالیت را در جامعه معاصر فراهم آورد، در مورد نظم فعلی جامعه پرسش‌های جدید و متفاوت بپرسد (کالهن، ۱۹۹۵: ۸-۷)، تخیل مردم را در مورد اینکه چه جامعه‌ای بهتر است تقویت کند، مردم را از مشکلاتی که مانع از تحقق امکانات اجتماعی در جامعه می‌شود آگاه سازد، در مورد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و در خصوص مشخصه‌های اصلی آن، نکاتی ارائه دهد که بتوان از آنها در رفع مشکلات جامعه معاصر به بحث و گفتگو نشست و رابطه بین ظاهر (آنچه که وجود دارد) و ماهیت (آنچه که باید باشد) را تحلیل کرد. (آدورنو، ۲۰۰۲: ۲۵)

با توجه به نقش فلسفه اجتماعی در نظریه اجتماعی و در پاسخگویی به پرسش‌های متمرکز بر جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، آنچه مهم می‌نماید این است که هر نظریه توضیح دهد که چرا یک مفهوم خاص، تنها به روشی خاص و نه به سایر روش‌های مفروض، عمل می‌کند. بنابراین هر نظریه نیازمند تعامل با سایر نظریه‌ها و مباحث مربوط به تلفیق مفهومی نظریه‌هاست. کاستلز تنها تعاریف خود را ارائه می‌دهد و دلیل اینکه چرا یک تعریف را نسبت به سایر تعاریف برتر می‌داند، مشخص نیست.

کاستلز: نظریه پرداز اجتماعی اینترنت در عصر اطلاعات

رویکرد کاستلز در ارتباط با زندگی و ارتباطات در آنچه که وی آن را «جامعه شبکه‌ای» می‌نامد، تجلی یافته است. او نویسنده سه‌گانه «عصر اطلاعات»^۱ است (کاستلز، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۰) که با کتاب مشهور «قدرت ارتباطات»^۲ (۲۰۰۹) پی گرفته شد. کاستلز معتقد است که «عصر اطلاعات» نظریه‌ای نظام‌مند و رسمی از جامعه ارائه نمی‌دهد، بلکه مفاهیم و دیدگاه‌های نظری جدیدی را مطرح می‌سازد و این مفاهیم به درک رویدادهایی می‌پردازند که ساختار و پویایی جوامع را در قرن بیست و یکم جهان مشخص می‌سازند (کاستلز، ۲۰۱۰، XIX). بنابراین کاستلز رویکرد خود را به‌عنوان نظریه‌ای اجتماعی در نظر نمی‌گیرد. نظریه اجتماعی که وضعیت اینترنت در جامعه را تبیین می‌کند، باید بر مبنای درکی از این قبیل پرسش‌ها ارائه شوند: جامعه چیست؟ یک

-
1. The Information Age
 2. Communication Power

جامعه چگونه شکل می‌گیرد؟ تحول اجتماعی چگونه در جامعه کارساز است؟ ساختارها و سازمان‌ها در جامعه چه نقشی دارند؟ رابطه میان جامعه و انسان در معنای فردی آن چیست؟ بنابراین نظریه این گونه پرسش‌ها را نخست به جامعه مدرن و بعد از آن به جامعه معاصر نسبت می‌دهد تا بتواند دانشی نظری را ارائه دهد که درک، مفهوم‌سازی و انتقاد از نقش اینترنت را در جامعه معاصر جایز بداند (نگاه کنید به فوکس، ۲۰۰۸ الف). کاستلز تاریخچه اینترنت و بافت آن را تشریح می‌کند، هرچند که کار او فاقد نظریه‌ای از جامعه و نظریه‌ای بر مبنای جامعه مدرن است. او نوعی چارچوب مفهومی کوتاه ۱۳ صفحه‌ای را در «پیشگفتار کتاب عصر اطلاعات»^۱ ارائه می‌دهد (کاستلز، ۲۰۱۰: ۱۸-۵)، که رابطه فناوری و جامعه را توصیف می‌کند و شامل ساختارهای تولید (شیوه‌های تولید و شیوه‌های توسعه)، تجربه و قدرت است. با وجود این، هنوز مشخص نیست که آیا کاستلز در اینجا در مورد جامعه به مفهوم کلی آن اشاره می‌کند یا جوامع خاصی را در نظر دارد، چون او روابط طبقاتی را به‌عنوان بخشی از تولید دانسته است (صص ۱۶-۱۵). طبقه قطعاً یک جنبه از جامعه مدرن است، اما مارکس هنگامی که در مورد جوامع بی‌طبقه صحبت می‌کرد، آن را به تمام جوامع نسبت نمی‌داد.

وظیفه «قدرت ارتباطات» پیشبرد ساخت نظریه‌ای مبنایی از قدرت در جامعه شبکه‌ای است (کاستلز، ۲۰۰۹: ۵). کاستلز نمی‌خواهد خود را درگیر بحث‌های نظری کند (رویکرد خود را بر خوانش‌گزینی نظریه‌های قدرت پایه‌ریزی می‌کند) و قصد ندارد در مورد این کتاب‌ها، کتاب‌هایی بنویسد (کاستلز، ۲۰۰۹: ۶؛ ۲۰۱۰: ۲۵) و تمام فکر و ذکرش این است که کتاب‌های حاوی نظریه اجتماعی به جنگل‌زدایی از سیاره زمین کمک می‌کنند (کاستلز، ۲۰۰۹) و این تنها یکی از راه‌هایی است که از طریق آن می‌توان به بی‌اهمیتی آنها پی برد و نشان داد که حتی ارزش آنکه صفحه‌ای را سیاه کنند، ندارند.

به دلیل فقدان زمینه-مبنا در نظریه اجتماعی، کاستلز نمی‌تواند چرایی استفاده از تعریف مشخصی از قدرت، جهانی‌شدن، جنبش‌های اجتماعی و نظایر آن را تشریح کند و بگوید، چرا به جای آنکه در جامعه پسا صنعتی، جامعه سرمایه‌داری، امپریالیسم

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۳۷

سرمایه‌داری جدید، سرمایه‌داری مالی، جامعه‌دانی محور و جوامعی از این دست زندگی می‌کنیم، تصور می‌کند که در جامعه شبکه‌ای روزگار می‌گذرانیم. به همین دلیل، ساده‌تر است که تعاریف خاصی ارائه شوند و با تاریخچه مفاهیم درگیر نشود. یک رویکرد تنها در صورتی قابل اعتماد است که بتواند به‌طور منطقی چرایی استفاده از مفاهیم را به شیوه‌ای منحصر به فرد و نه به سایر شیوه‌های معمول، توجیه کند. از این‌رو، برای اینکه جامعه معاصر را به شیوه‌های واجد معنا درک کنیم، باید با فلسفه اجتماعی و تاریخچه مفهوم‌سازی از جامعه ارتباط برقرار نماییم. ناسازگاری و بی‌سازگاری کاستلز از گفتمان‌های مرتبط با نظریه اجتماعی باعث می‌شود که رویکردی مبنایی و تثبیت شده ارائه ندهد. رویکرد او نه نظریه اجتماعی تلقی می‌شود و نه به اندازه کافی مبتنی بر چارچوب نظری است، بلکه شکل نامنظم و اختیاری از مفهوم‌سازی و مجموعه‌ای از مشاهده‌ها به‌شمار می‌آید.

قدرت ارتباطات در جامعه شبکه‌ای

تعبیر کاستلز از قدرت: خصیصه‌ای بنیادی برای همه جوامع

کاستلز (۲۰۰۹: ۴۷-۴۳؛ ۴۲۰-۴۱۸) چهار نوع از قدرت در جامعه شبکه‌ای^۱ را معرفی کرده است: «قدرت شبکه‌بندی، قدرت شبکه، قدرت شبکه‌ای و قدرت شبکه‌سازی»^۲. او با الهام از ماکس وبر، قدرت را «ظرفیتی رابطه‌ای» تعریف کرده است که کنشگر اجتماعی را قادر می‌سازد به‌گونه‌ای ناهم‌سنگ و از راه‌هایی که خواسته‌ها، منافع و ارزش‌های کنشگران صاحب قدرت را برآورده می‌سازد، بر تصمیم سایر بازیگران و کنشگران اجتماعی تأثیر بگذارد (کاستلز، ۲۰۰۹: ۱۰). قدرت برای کاستلز با اجبار، سلطه، خشونت یا خشونت بالقوه و ناهم‌سنگی همراه است. او به مفاهیم قدرت از دیدگاه

۱. برای توضیحات بیشتر در خصوص انواع قدرت در جامعه شبکه‌ای به مبحث «قدرت در شبکه‌ها» از ویرایش دوم کتاب «قدرت ارتباطات» (کاستلز، ۱۳۹۶: ۷۰-۶۰) ترجمه حسین بصیریان جهرمی مراجعه فرمایید.

2. networking power, network power, networked power, network-making power

فوکو، وبر و هابرماس اشاره می‌کند و آرای خود را منبعث از نظریه ساخت‌یابی^۱ گیدنز پایه‌ریزی کرده است. با این حال، گیدنز قدرت را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به تصویر می‌کشد؛ شیوه‌ای که کاستلز نه از آن نام برده و نه به توصیف آن پرداخته است. قدرت از دیدگاه گیدنز همان «ظرفیت قابل تغییر» است و در واقع ظرفیتی برای مداخله در مجموعه‌ای از رویدادها تلقی می‌شود، به نحوی که بتواند آنها را تغییر دهد (گیدنز، ۱۹۸۵: ۷)؛ همچنین از قدرت به مثابه «ظرفیتی که به‌طور مؤثر در جریان رویدادها تصمیم‌گیری می‌کند یاد کرده است، حتی در جایی که ممکن است دیگران چنین تصمیماتی را مورد انتقاد قرار دهند» (ص ۹). قدرت به تعبیر گیدنز، همان ویژگی‌های برآمده از روابط اجتماعی است. (گیدنز، ۱۹۸۱: ۵۰-۴۹)

در نظریه ساخت‌یابی گیدنز، قدرت به ضرورت مبتنی بر اجبار، خشونت و ناهمسنگی نیست. بنابراین، این احتمال وجود دارد که بتوان موقعیت‌ها و سیستم‌های اجتماعی همچون مردم‌سالاری مشارکتی را که در آن قدرت به‌طور متقارن و همسنگ توزیع شده است، درک و تحلیل کرد. قدرتی که به‌عنوان «ظرفیتی قابل تغییر» درک شده است، باید خصیصه بنیادین تمام جوامع باشد. این بدان معناست که بین رویکرد کاستلز و نظریه ساخت‌یابی گیدنز - که به اندازه کافی مسئله‌مند نیست - تفاوت زیادی وجود دارد، اما بویژه به این دلیل که کاستلز (۲۰۰۹: ۱۴) معتقد است بر پایه نظریه ساخت‌یابی گیدنز مباحث خود را بیان کرده و به نظر من او این کار را نکرده است، این موضوع نیاز به توضیح دارد. اشکالی که در برداشت کاستلز از قدرت وجود دارد این است که او روابط سلطه‌جویانه، خشونت‌آمیز و اجباری حاکم بر قدرت را به‌عنوان روابط

۱. ساخت‌یابی اجتماعی (Social Structuration) ترکیبی از دو واژه ساخت‌یابی و اجتماعی است که اولی (Structuration) در اصل فرانسوی است و در زبان انگلیسی معادل ندارد؛ گیدنز آن را از زبان فرانسوی به عاریت گرفته است. این نظریه توجه خود را به تنظیم ساختار کنش‌های متقابل بین اعتقادات، نیات، اهداف، گزینش‌ها و کنش‌های فردی و جمعی انسان‌ها از یک‌سو و شرایط ساختاری اندیشه و عمل از سوی دیگر، معطوف می‌سازد. گیدنز اعتقاد دارد که «هر بررسی پژوهشی در علوم اجتماعی یا تاریخ، باید کنش یا عاملیت را با ساختار مرتبط سازد». به‌همین دلیل کار مهم گیدنز غلبه بر دوگانگی (Dualism) ساختار و عاملیت است. از نظر گیدنز «جامعه هم ساختار است و هم کنش»؛ بنابراین فاعلیت و عینیت‌مندی به‌طور منطقی مانع‌الجمع نیستند.

بنیادین جامعه در طول تاریخ، جغرافیا و فرهنگ تلقی می‌کند (کاستلز، ۲۰۰۹: ۹). برای او چنین قدرتی «بنیادی‌ترین فرایند در جامعه» به‌شمار می‌آید. از این رو، کاستلز «تصویر بی‌تکلف از یک جامعه انسانی صلح‌طلب و آرمان‌شهری مبتنی بر هنجار را که از مشاهدات تاریخی برآمده باشد»، مردود می‌پندارد.

آیا این احتمال وجود دارد که تمام تاریخ بشر و نظام‌ها و موقعیت‌های اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم همواره از طریق مبارزه، اجبار، خشونت و سلطه شکل گرفته باشد؟ روابط مبتنی بر عشق، صمیمیت و مهربانی نیز که در جامعه مدرن مشاهده می‌شوند، متأسفانه اغلب با خشونت، اجبار و تهدید پدید آمده‌اند و از این رو (به تعبیر کاستلز) روابط قدرت محسوب می‌شوند. اما آیا عشق، پدیده‌ای برآمده از الگویی اولیه نیست که مردم از طریق آن احساسات و رفتارهایی را تجربه می‌کنند که خشونت، سلطه و اجبار را نفی و خنثی می‌کند؟ آیا پدیده نودوستی^۱ در عشق و جامعه مدنی، عملی فریبکارانه نیست که مدعی شده قدرت اجبار، بنیادی‌ترین فرایند حاکم است؟ من ادعا می‌کنم که قدرت اجبار وجود ندارد، اما همکاری و تشریک مساعی، بنیادی‌ترین فرایند حاکم بر جامعه به‌شمار می‌آید (فوکس، ۲۰۰۸ الف) و در واقع این امکان وجود دارد که نظام‌های اجتماعی را بدون «قدرت اجبار آ» (به تعبیر کاستلز) و با «توزیع متقارن قدرت»^۳ (به تعبیر گیدنز) به‌وجود آورد. اگر شخصی، قدرت را به‌عنوان عملی خشونت‌آمیز پنداشته باشد، پس تبعیت‌پذیری و شیء‌وارگی در مقابل تهدید و مبارزات خشونت‌آمیز نیز لازمه آن است و بر همین مبنا، این امر در زمره ویژگی‌های تاریخی جامعه نیست. دلالت نظری-ایدئولوژیک برآمده از این بحث، آن است که در نهایت، جنگ باید در تمام جوامع وجود داشته باشد و شرایط صلح از بین برود که این امر به‌طور قطع غیرممکن است. کاستلز نیز به یقین این دلالت را به اشتراک نمی‌گذارد، چون تحلیل او از قدرت ارتباطات در جنگ عراق، گویای همین مطلب است. (کاستلز، ۲۰۰۹)

-
1. altruism
 2. coercive power
 3. symmetric distribution of power

قدرت و زبان فن‌سالارانه^۱

یکی از اشکالاتی که به کتاب قدرت ارتباطات (۲۰۰۹) مانوئل کاستلز وارد شده، این است که او تمایل دارد برای توصیف شبکه‌ها و قدرت ارتباطات در شبکه‌های اجتماعی از زبان فن‌سالارانه استفاده کند و شبکه‌های فنی و شبکه‌های اجتماعی - فنی، همگی با همان مقولات و استعاره‌هایی که در علم رایانه و فناوری رایانه مطرح شده‌اند، توصیف می‌شوند؛ واژگانی همچون: برنامه، برنامه‌نویسان عمده، سوئیچ‌ها، سوئیچرها، پیکربندی، پروتکل‌ها، استانداردهای شبکه، اجزای شبکه، هسته^۲، کد برنامه و غیره. من در این مورد شک ندارم که کاستلز قصد ندارد، تفاوت میان شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های مبتنی بر فناوری را کنار بگذارد. مثلاً او در گذشته مدعی شده بود که شبکه‌های اجتماعی «شکلی از شبکه‌سازی سازمان اجتماعی» هستند و فناوری اطلاعات «اصل فیزیکی» برای «گسترش فراگیر» شبکه‌های اجتماعی تلقی می‌شود. (کاستلز، ۲۰۱۰: ۵۰۰)

با این حال، حتی اگر واژه‌ها و اصطلاحاتی را که مانوئل کاستلز به کار می‌برد، تنها در مفهوم استعاری قابل درک بدانیم، او به سختی می‌تواند جامعه و نظام‌های اجتماعی را در قالب واژگان برآمده از علوم رایانه و فناوری به گونه‌ای توصیف کند که مشخصات جامعه را در مقایسه با رایانه‌ها و شبکه‌های رایانه‌ای متمایز سازد - جامعه‌ای که مبتنی بر انسان و موجودات انعکاس یافته و خودآگاه ایجاد شده است که از هنجارهای فرهنگی، تفکر پیشگویانه و آزادی عملی برخوردارند که رایانه‌ها فاقد آن هستند. جای تعجب نیست که به واسطه کارکرد مکرر این استعاره‌ها، کاستلز (۲۰۰۹: ۴۵) نظریه

1. Power and Technocratic Language

۲. هسته یا کرنل (kernel)، در علوم رایانه، به برنامه‌ای گفته می‌شود که هسته مرکزی یک سیستم عامل رایانه را تشکیل می‌دهد و کنترل تمام چیزهایی را که در سیستم اتفاق می‌افتد، بر عهده دارد؛ به همین علت اولین برنامه‌ای است که در آغاز به کار سیستم، در حافظه بار می‌شود و بعد از آن بقیه شروع به کار سیستم را مدیریت می‌کند، همچنین کنترل درخواست‌های ورودی و خروجی از طریق نرم افزارها و ترجمه آنها به ساختارهای قابل پردازش برای واحد پردازش مرکزی را به عهده دارد. علاوه بر آن مدیریت حافظه و ارتباط با دستگاه‌های جانبی (مثل چاپگرها) نیز بر عهده آن است. هسته، قسمت اساسی سیستم عامل‌های مدرن امروزی به‌شمار می‌رود.

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۴۱

شبکه کنشگر^۱ برونو لاتور^۲ را همچون گوهری درخشان تلقی می‌کند. مهم این است که ویژگی‌های شبکه‌های اجتماعی، از ویژگی‌های شبکه‌های مبتنی بر فناوری متمایز شود و مشخصه‌های نوظهور در شبکه‌های اجتماعی - فنی نظیر اینترنت شناسایی و تبیین گردد. (فوکس، ۲۰۰۸ الف: ۱۴۷-۱۲۱)

کاستلز اذعان می‌دارد که در واژگانی که به کار می‌برد، «مشابهت با زبان نرم افزاری» وجود دارد (کاستلز، ۲۰۰۹: ۴۸)، اما او دلایلی را مبنی بر استفاده از این زبان ارائه نمی‌دهد و نمی‌گوید که چرا فکر می‌کند کاربرد چنین مفاهیمی مفید است. بدیهی است که جامعه از طریق رایانه‌ها شکل می‌گیرد، اما این تنها رایانه نیست و به نظر من، هیچ نیازی به چنین تلفیق‌گرایی واژگانی^۳ نبوده است. به اعتقاد من، به کار گرفتن استعاره‌های رایانه‌ای از جامعه، می‌تواند مانند استفاده از استعاره‌های زیست‌شناختی از جامعه، تحت شرایط خاص خطرناک باشد؛ بنابراین بهتر است که با قطعیت، تفاوت‌های کیفی میان جامعه و فناوری را با یکدیگر تلفیق نکنیم. فناوری بخشی از جامعه است و جامعه فناوری را خلق، تولید و بازتولید می‌کند. جامعه، چیزی بیشتر از فناوری است و از مشخصه‌های نوحاسته‌ای برخوردار است که از روابط اجتماعی هم‌افزا، میان انسان‌ها

۱. نظریه شبکه کنشگر (actor network theory) یکی از رویکردهای نظریه اجتماعی است که از شاخه مطالعات علم، که رفتار اشیا را بخشی از شبکه اجتماعی می‌داند، نشأت گرفته است. این نظریه، حاوی یک رویکرد بین‌رشته‌ای برای علوم اجتماعی و فناوری است که اولین بار در آثار میشل کالون (Michel Callon) و برونو لاتور (Bruno Latour) مطرح شد. تحلیل آنها اساساً در مورد شبکه‌ای از عوامل انسانی و غیرانسانی با تعاملات پیشرفته در این حوزه‌ها بود. در این نظریه، بازیگران با هم دست‌اندرکار بازسازی شبکه‌ای از تعاملات می‌شوند که موجب ثبات سیستم می‌شود و تفاوت اساسی بین دو گروه از عوامل در این است که فقط کنشگران انسانی قادر به قراردادن عاملان غیرانسانی در جریان فعالیت سیستم هستند. این نظریه ریشه در مطالعات شبکه وابستگی‌های میان عملکردهای اجتماعی در حوزه دانش و فناوری دارد و بر این ایده استوار است که ریخت‌شناسی شبکه‌ها، عموماً غیرمحلی و اغلب اهداف محدودده‌ای (مرزبندی‌شده) دارند که از میان تعاملات غیرمحلی و مقیاس شکن برمی‌خیزد. نظریه شبکه کنشگر با بررسی ابعاد اجتماعی و فنی به‌طور هم‌زمان، ایجاد، بقا و ثبات شبکه‌های مشتمل بر مؤلفه‌های انسانی و غیرانسانی (افراد، سازمان‌ها، نرم‌افزار و سخت‌افزارهای ارتباطی و استانداردهای زیرساختی) را مد نظر دارد.

2. Bruno Latour

3. terminological conflationism

ریشه گرفته است. فناوری، تنها یکی از نتایج فراوان تعاملات اجتماعی تولید شده، میان انسان‌هاست. بنابراین از ویژگی‌هایی برخوردار است که از یک سو، به‌طور خاص اجتماعی محسوب می‌شود و از سوی دیگر با سایر متغیرهای تولید شده در جامعه متفاوت است. وجود جنبه‌های مشترک در شبکه‌های اجتماعی و فنی، امر متعارفی است که بر اساس شاهد گره‌ها و تعاملاتی در تمام شبکه‌ها باشیم. با این حال، نباید اهمیت وجود تمایز میان ویژگی‌های نوظهوری را که شبکه‌های فنی و شبکه‌های اجتماعی از آن برخوردارند، فراموش کنیم؛ ویژگی‌های نوظهوری که در تعامل با این دو گونه از شبکه، در قالب شبکه‌های فنی-اجتماعی نظیر اینترنت، به گونه‌ای با یکدیگر تلفیق می‌شوند که مشخصه‌های فنی-اجتماعی تازه‌ای به منصفظهور می‌رسد.

تناقض‌ها و شی‌وارگی‌هایی که تا حدودی در کار کاستلز دیده می‌شود، از فقدان تعامل کافی با «نظریه اجتماعی» نشئت گرفته و نشان‌دهنده اهمیت این نظریه، به مثابه نظریه‌ای معطوف به اینترنت در جامعه معاصر است.

قدرت ارتباطات، رسانه‌های اجتماعی و ارتباط جمعی خودانگیز

کاستلز معتقد است که ارتباط جمعی خودانگیز، کیفیت جدیدی از ارتباطات در جامعه کنونی تلقی می‌شود:

به این دلیل «ارتباط جمعی» به‌طور بالقوه می‌تواند به مخاطب جهانی دست یابد؛ همان‌طور که در ارسال یک فیلم ویدئویی بر روی یوتیوب، پیوندهای آر.اس.اس یک بلاگ با شماری از منابع وب یا یک پیام به فهرستی گسترده از ایمیل، می‌توان از آن بهره گرفت. همزمان «ارتباط خودانگیز» هم محسوب می‌شود؛ چراکه به‌لحاظ تولید پیام، خود-تولید^۱؛ از نگاه دریافت‌کننده/دریافت‌کنندگان بالقوه‌اش، خود-گردان^۲ و در مقام بازبانی محتوا یا پیام‌های خاصی که بر بستر شبکه گسترده جهانی (اینترنت) و شبکه‌های ارتباطی

1. self-generated

2. self-directed

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۴۳

الکترونیک موجود هستند، خود-گزین^۱ تلقی می‌شود. هر سه نوع ارتباطات (میان‌فردی، جمعی و خودانگیز)، همزیست، میان‌کنش و مکمل هم هستند تا اینکه جایگزینی برای یکدیگر محسوب شوند. آنچه به لحاظ تاریخی بدیع و تازه می‌نماید، مفصل‌بندی همه شکل‌های ارتباطی در قالبی مرکب، تعاملی، فرامتنی و دیجیتال است که تشکلی آمیخته و بازترکیب را فراهم می‌آورد که در عین تنوع، طیف گسترده‌ای از جلوه‌های فرهنگی را در تعامل میان انسان‌ها منتقل می‌کند و از پیامدهای قابل ملاحظه‌ای برای سازماندهی اجتماعی و تغییرات فرهنگی برخوردار است (کاستلز، ۲۰۰۹: ۵۵ و ۷۰).

آنچه کاستلز از مفهوم «ارتباط جمعی خودانگیز» تئوریزه کرده است، ریشه در مدل نشانه‌شناسی امبرتو اکو از ارتباطات دارد که به‌عنوان «مخاطب خلاق»^۲ ظهور یافته است (کاستلز، ۲۰۰۹: ۱۳۵-۱۲۷) و با «تولید تعاملی معنا»^۳ پیوند می‌یابد (ص ۱۳۲) که ریشه در پیدایش شکل (دوگانه) «فرستنده/گیرنده»^۴ دارد. (ص ۱۳۰)

قدرت و پادقدرت در اینترنت و رسانه‌های اجتماعی

کاستلز معتقد است که ارتباط جمعی خودانگیز (۲۰۰۹: ۴۱۳) به افراد امکان می‌دهد که بر قدرتمندان نظارت کنند، اما کسانی که در قدرت هستند «اولویت خود را برای استفاده از قابلیت بالقوه ارتباط جمعی خودانگیز، در خدمت منافع خاص خود در می‌آورند (ص ۴۱۴). کاستلز از فرایندی دیالکتیکی در پیوند با ارتباط جمعی خودانگیز سخن می‌گوید. از یک سو، راهبردهای کسب و کار وب ۲ منجر به «کالایی‌سازی آزادی»^۵، «محصور شدن عوام در ارتباطات [به اصطلاح] آزاد و فروش دسترسی مردم به شبکه‌های ارتباطی جهانی، در برابر واگذار کردن حریم خصوصی و تبدیل شدن‌شان به

1. self-selected
2. the creative audience
3. interactive production of meaning
4. sender/addressee
5. the commodification of freedom

اهداف تبلیغاتی» شده است (ص ۴۲۱). از سوی دیگر، مردم می‌توانند در فضای سایبر ایده‌های متنوعی داشته باشند؛ از جمله قدرت مشترک را به چالش کشند، اقتدار دولت را از بین ببرند و شالوده‌های فرهنگی کهن و تمدن رنج‌آور ما را تغییر دهند (ص ۴۲۰). هرچند، راهبرد مرسوم کسب و کار در وب ۲ «فروش دسترسی مردم» نیست، اما فراهم‌کنندگان اینترنت، به کاربران دسترسی آزاد می‌دهند و در مقابل داده‌های تولیدشده از سوی آنها را به‌عنوان کالایی به شخص ثالث می‌فروشند تا سود ببرند.^۲ این رابطه بسیار نابرابر است. قدرت واقعی شرکت‌ها در وب ۲ بسیار بیشتر از پاد قدرت سیاسی است که از سوی تولیدکنندگان محتوا به کار گرفته می‌شود. کاستلز این امر را در برخی از موارد و برای مثال، زمانی که از «رقابت نامتعادل» سخن می‌گوید (۲۰۰۹: ۴۲۲) تأیید می‌کند؛ اما او نیز در تقابل با این واقع‌نگری، در چند مورد با خوش‌بینی خاصی به وب ۲ می‌نگرد؛ مثلاً زمانی که می‌گوید «هرچه شرکت‌های بیشتری در شبکه‌های ارتباطی سرمایه‌گذاری کنند (با بهره‌گرفتن از عواید سنگین)، مردم بیشتر می‌توانند به ساختن شبکه‌های ارتباط جمعی خودانگیز برای خود اقدام کنند و به این ترتیب خود را توانمند سازند (ص ۴۲۱).

1. selling people access

۲. قانون شکنی، گسترش بی‌اخلاقی و نقض حریم خصوصی از مهم‌ترین خطراتی هستند که این قبیل فعالیت‌های کاربران را در فضای مجازی تهدید می‌کنند. اما شاید مهم‌ترین خطر را بتوان تهدید دموکراسی خواند، چرا که چنین روش‌هایی در پی آنند تا با تأثیرگذاری بر روی ذهن افراد، نه از راه قانونی بلکه با روش‌هایی برخلاف قانون و اخلاق، به اهداف مورد نظر خود برسند. برای مثال در سال ۲۰۱۴ فیسبوک مسابقه‌ای طراحی کرد که طی آن از کاربران خواسته بود تا با پاسخگویی به سؤالات شخصی در مورد خود و دوستانشان به روان‌شناسی شخصیتشان دست یابند. هرچند فیسبوک موظف به حفظ اسرار کاربران و همچنین نابود کردن آنها پس از پایان زمان این قبیل مسابقات و بازی‌هاست، اما کریستوفر وایلی (Christopher wylie)، یکی از کارمندان کمبریج آنالیتیکا در فروردین ۱۳۹۷ مدعی شد که فیسبوک اطلاعات ۲۷۰ هزار کاربری را که در این مسابقه شرکت داشته‌اند، بدون اجازه آنان به کمبریج آنالیتیکا فروخته و بدین ترتیب این شرکت موفق شده است تا از طریق این اطلاعات به خصوصیات شخصی و روانی ۵۰ میلیون کاربر فیسبوکی دست یابد. پس از آن نقض حریم خصوصی ۸۷ میلیون کاربر فیسبوک در راستای تبلیغ برای کارزار انتخاباتی دونالد ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ نیز، از سوی شرکت کمبریج آنالیتیکا جنجال آفرین شد.

بین قدرت شرکت‌ها و گروه‌های قدرتمند دیگر و پاد قدرت واقعی شهروندان، ناهمسنجی وجود دارد. دیالکتیک قدرت صرفاً به شکل بالقوه و نه به صورت واقعیتهای خودکار یا یک دیالکتیک ضروری وجود دارد. از این رو، پادقدرت سیاسی در اینترنت، با ناهمسنجی فزاینده‌ای مواجه شده است و این امر از این واقعیت ناشی می‌شود که صاحبان قدرت منابع بیشتری را از قبیل پول، قدرت تصمیم‌گیری، توانایی برای جلب نظر عمومی و نظایر آن در اختیار دارند. تنازعات قدرت، همواره کشمکش‌های میان صاحبان قدرت کمتر، با قدر قدرتان است. بنابراین هیچ تضمینی وجود ندارد که آنها بتوانند عرض اندام کنند، یا منابع قابل توجهی را بسیج نمایند و به همین دلیل نمی‌توانند قدرت حاکم را چندان به مخاطره بیندازند یا موفقیتی کسب کنند. ناهمسنجی‌های قدرت، دیالکتیکی است و به همین اعتبار، تضادهای اجتماعی را که پایه و اساس مبارزات اجتماعی به‌شمار می‌آید، ایجاد می‌کند، اما پیامد و نتایج آن قابل تعیین نیست. همان‌طور که کاستلز (۲۰۰۹) بیان کرده است، نمونه‌هایی از مبارزات به نسبت موفقیت‌آمیز از پادقدرت نیز وجود دارند که از اینترنت بهره گرفته‌اند، اما اینترنت تنها یک عامل بالقوه تلقی می‌شود، نه حرکتی خودکار که شهروندان، با توسل به آن، بر ناتوانی‌شان در شبکه‌بندی خواسته‌های خود غلبه کنند. آنها با قدرت‌هایی مبارزه می‌کنند که با هویت بخشیدن به شبکه‌ها ایجاد شده‌اند (ص ۴۳۱). مشکل اینجاست که نیروهای صاحب قدرت در جامعه کنونی نیز در قالب ایدئولوژی و اجبار وجود دارند، که می‌توانند مانع انجام چنین مبارزاتی شوند و مردم را به‌گونه‌ای در تلاش برای حفظ بقا مشغول کنند که وقت و انرژی نداشته باشند یا افکاری برای مبارزات پادقدرت به ذهن‌شان خطور نکند. پادقدرت در ارتباطات نباید بیش از حد مورد توجه قرار گیرد، بلکه بهتر است تنها به‌عنوان یک عامل بالقوه در نظر گرفته شود.

قدرت رسانه به مثابه قدرت فرهنگی: جان بی. تامپسون

جان بی. تامپسون (۱۹۹۵) چهار شکل از قدرت را از یکدیگر متمایز کرده است (نگاه کنید به جدول ۱). اشکال وارد بر رویکرد تامپسون این است که قدرت رسانه را به یک بعد

نمادین تقلیل داده و رابطه قدرت و خشونت در آن نامشخص است. قدرت نمادین یکی از ابعاد مهم رسانه محسوب می‌شود: رسانه، نه تنها واجد شکل است، بلکه محتوایی را برای عموم فراهم می‌آورد که در تلاش برای نفوذ بر اذهان عمومی و تأثیرگذاری بر آنهاست. اما ایدئولوژی، تنها جنبه مفروض در رسانه تلقی نمی‌شود؛ بلکه رسانه‌ها زمینه‌ای را ایجاد می‌کنند که اشکال مختلف قدرت و مبارزات قدرت در آن سهمیه بروز می‌یابند؛ رسانه‌ها، از ساختارهای خاص مالکیت خصوصی یا عمومی برخوردارند که تمایل دارند متمرکز شوند. تلاش‌هایی برای کنترل سیاسی و تأثیرگذاری بر رسانه‌ها وجود دارد و رسانه‌ها اغلب اوقات نقش‌های سیاسی در انتخابات، جنبش‌های اجتماعی و نظایر آن ایفا می‌کنند.

جدول ۱. چهار شکل قدرت از دیدگاه جان بی. تامپسون

انواع قدرت	تعریف	منابع	نهادهای
قدرت اقتصادی	قدرت اقتصادی ناشی از فعالیت تولیدی انسان است، یعنی فعالیت مربوط به تأمین معیشت از طریق استخراج مواد خام و تبدیل آنها به کالایی که می‌تواند در بازار، مصرف یا مبادله شود.	منابع مادی و مالی	نهادهای اقتصادی
قدرت سیاسی	قدرت سیاسی، ناشی از کنش‌های هماهنگ شده افراد و تنظیم الگوهای تعامل میان آنهاست.	اقتدار	نهادهای سیاسی (مانند دولت)
قدرت اجبار	قدرت اجباری، مبتنی بر استفاده یا تهدید به استفاده از نیروی فیزیکی است که طرف مقابل را مطیع یا مغلوب می‌سازد.	قوای فیزیکی و مسلح	نهادهای قهری (نظیر ارتش، پلیس، زندان و غیره)
قدرت نمادین	قدرت نمادین، ظرفیت مداخله در جریان رویدادها، نفوذ در اعمال دیگران و در واقع خلق رویدادها، مبتنی بر ابزار تولید و انتقال اشکال نمادین است.	ابزار کسب اطلاعات و ارتباطات	نهادهای فرهنگی (همچون کلیسا، مدرسه، دانشگاه، رسانه و غیره)

منبع: بر اساس (تامپسون، ۱۹۹۵: ۱۸-۱۲)

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۴۷

خشونت، موضوعی تکرارشونده در محتوای رسانه‌هاست. رسانه‌ها تنها قلمروی برای نمایش قدرت نمادین نیستند، بلکه فضاهایی مادی-اجتماعی به‌شمار می‌آیند که در آن ساختارها و تناقضات اقتصادی، سیاسی، اجباری و نمادین ظاهر می‌شوند. نیک کولدري^۱ (۲۰۰۲: ۴)، قدرت رسانه را به مثابه «غلبه نهادهای رسانه‌ای از قدرت نمادین در بساختن واقعیت» معرفی کرده است. همان‌طور که تامپسون قدرت را تعریف می‌کند، تعریفی که کولدري ارائه می‌دهد نیز، بر ابعاد نمادین و فرهنگی رسانه متمرکز است.

قدرت رسانه به‌مثابه شکلی چند بعدی از قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

اینکه چرا تامپسون خشونت را به منزله شکلی جدا از قدرت تعریف می‌کند، نامشخص است. او خشونت را به خشونت فیزیکی مستقیم - یعنی مثلاً اگر فردی، فرد دیگری را بکشد یا بزند - تقلیل داده است. یوهان گالتونک (۱۹۹۰: ۲۹۲)، در مقابل، از خشونت این تعریف را ارائه می‌دهد که به‌عنوان «توهین قابل اجتناب نسبت به نیازهای اساسی انسان و به‌طور کلی نسبت به حیات، به گونه‌ای که سطح واقعی نیازهای مبتنی بر رضایت را از چیزی که به‌طور بالقوه امکان‌پذیر است، تنزل می‌دهد». بر اساس دیدگاه گالتونک (۱۹۹۰)، خشونت را می‌توان به سه شکل اصلی تقسیم کرد: خشونت مستقیم (از طریق مداخله فیزیکی، در یک رویداد)؛ خشونت ساختاری (با حکم دولتی یا سازمانی، در یک فرایند)؛ و خشونت فرهنگی (غیرانسانی؛ به شکل یک انحراف). این بدان معناست که در اعمال خشونت، می‌توان شخص را به شکل فیزیکی (خشونت فیزیکی)، وادار به انجام کاری کرد، از دسترسی به منابع حیاتی محروم ساخت (خشونت ساختاری) یا با دستکاری در ذهن او و تخریب اعتبارش (خشونت ایدئولوژیک) تحت کنترل گرفت. خشونت، نه تنها در صورت تحقق آن، بلکه حتی در صورت تهدید، خشونت خوانده می‌شود؛ «تهدیدات حاوی خشونت نیز، خشونت تلقی می‌شوند» (گالتونک، ۱۹۹۰: ۲۹۲). هر سه شکل از خشونت، اشکالی هستند که مردم یا گروه‌ها سعی می‌کنند بر اساس آن، به انباشت صورت‌های مختلف از قدرت دست یابند.

1. Nick Couldry

شکل‌های مختلف خشونت را می‌توان به‌منظور جمع‌آوری اشکال مختلف قدرت مورد استفاده قرار داد. در جامعه مدرن، قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌تواند انباشته شود و توزیع ناهم‌سنگ تمایل پیدا کند. جدول ۲ شمای کلی از سه شکل قدرت را ارائه داده است؛

جدول ۲. سه شکل از قدرت

ابعاد جامعه	تعریف قدرت	ساختارهای قدرت در جامعه مدرن
اقتصادی	کنترل ارزش‌های مصرفی و منابعی که تولید، توزیع و مصرف شده‌اند.	کنترل قدرت و سرمایه
سیاسی	تأثیر بر تصمیمات جمعی که جنبه‌های زندگی انسان‌ها را در جوامع و سیستم‌های اجتماعی خاص تعیین می‌کند.	کنترل حکومت‌ها، نهادهای دولتی، بروکراتیک، مجلس، ارتش، پلیس، احزاب، گروه‌های لابی، گروه‌های اجتماعی مدنی و غیره
فرهنگی	تعریف ارزش‌های اخلاقی و معانی که آنچه را در جامعه مهم، مشهور و ارزشمند باشد، شکل می‌دهد.	کنترل ساختارهایی که معانی و ارزش‌های اخلاقی را در جامعه تعریف می‌کنند (نظیر دانشگاه‌ها، گروه‌های مذهبی، حلقه‌های روشنفکری و گروه‌های افکارسازی).

منبع: بر اساس (کارن، ۲۰۰۲: فصل ۵)

رسانه‌ها و رسانه‌های اجتماعی در جامعه کنونی، با ساختاری‌های برآمده از قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرند؛
 - رسانه‌های اجتماعی دارای ساختار مالکیت ویژه‌ای هستند. اگر قدرت اقتصادی در رسانه‌های اجتماعی به‌طور ناهم‌سنگ توزیع شود، یک طبقه خصوصی مالک رسانه‌های اجتماعی است. اما اگر به‌طور متقارن توزیع شده باشد، گروهی از کاربران یا تمام افراد مالک رسانه‌های اجتماعی تلقی می‌شوند.

- رسانه‌های اجتماعی دارای ساختار تصمیم‌گیری خاصی هستند. اگر قدرت سیاسی رسانه‌های اجتماعی به‌طور ناهم‌سنگ توزیع شده باشد، پس یک گروه خاص فرایند تصمیم‌گیری را کنترل می‌کنند. اما اگر به‌طور متقارن توزیع شده باشد، تمام کاربران یا تمام افراد جامعه بر فرایند تصمیم‌گیری تأثیرگذارند.

حوزه آنلاین طبقه‌بندی شده^۱

کاستلز (۲۰۰۹: ۲۰۴) به این بحث می‌پردازد که در ارتباط جمعی خودانگیز «اشکال سنتی دسترسی و کنترل، کارایی ندارد. هرکس می‌تواند ویدئویی را بر روی اینترنت بارگذاری کند، وبلاگی را راه‌اندازی نماید، چت گروهی را سامان دهد یا یک فهرست از ایمیل‌های حجیم ایجاد کند. دسترسی در این مورد، قاعده محسوب می‌شود، اما مسدود کردن دسترسی به اینترنت، استثناست». مشاهده‌پذیری و اقتصاد توجه، یک فیلتر مرکزی از اینترنت ایجاد می‌کند که از بازیگران قدرتمند بهره می‌برد. بنابراین، با وجود اینکه اینترنت نوعی سیستم ارتباطی جهانی، غیر متمرکز، چند به چند و یک به چند تلقی می‌شود و هر کس می‌تواند به راحتی اطلاعات را به کمک اینترنت تولید و منتشر کند، اما همه اطلاعات به یک اندازه قابل مشاهده نیستند و نمی‌توان انتظار داشت که به محمل اطلاعاتی به یک میزان توجه شود. از این رو، ملاحظه مهم در خصوص جریان اطلاعات در فضای سایبر این است که چگونه کاربران به اطلاعات خاصی که در اقیانوس آنلاین و گسترده اطلاعات جابه‌جا می‌شوند، جذب و معطوف شوند.

«آلترنت^۲» و «اینک دموکراسی!»^۳ که دو بستر خبری آنلاین جایگزین و بسیار محبوب در فهرست وبسایت‌های قابل دسترس تلقی می‌شوند، به ترتیب در رده‌های ۴ هزار و ۱۳۳ و ۲۰ هزار و ۴۶۱ هزار از فهرستی قرار گرفته‌اند که در آن، رتبه وبسایت سی‌ان‌ان آنلاین ۸۱، بی‌بی‌سی ۸۷، نیویورک تایمز ۹۹، دیلی میل ۱۰۶،

1. The Stratified Online Sphere
2. Alترنت
3. Democracy Now!

ایندیا تایمز ۱۱۴، چینا دیلی ۱۴۲، فاکس نیوز ۱۹۵، واشینگتن پست ۱۹۶، دیلی تلگراف ۲۳۱، بیلدزسایتونگ آنلاین ۲۹۳، بلومبرگ نیوز ۳۰۱ و اشیپگل آنلاین ۳۱۹، است (منبع داده‌ها: الکسا؛ از بین یک میلیون وبسایت بازیابی شده در تاریخ ۲۶ اکتبر ۲۰۱۵). این امر نشان می‌دهد که نوعی اقتصاد مبتنی بر توجه آنلاین و طبقه‌بندی شده وجود دارد که علایم تجاری کنشگران رسانه‌ای قدرتمند از آن به‌عنوان نمادهای قدرت بهره می‌گیرند و به درگاه‌های آنلاین متعلق به این سازمان‌های تجاری، برای انباشت توجه کمک می‌کنند. این نکته، نافی استفاده گسترده و فراگیر از بسترهای «ارتباط جمعی خودانگیز» از سوی فیس‌بوک، یوتیوب، لینکدین، وی‌کی، توییتر، وایبو، بلاگ‌اسپات/بلاگر، پینترست، وردپرس، ردیت، تامبلر، ایمگور و از این قبیل نیست، اما زایش اطلاعات سیاسی و ارتباطات در چنین وبسایت‌هایی به شدت چند پاره شده است و به همین دلیل است که یورگن هابرماس در ارتباط با اینترنت از خطر چندپاره شدن یک کلیت [واقعیت] و تمرکز بر مخاطبان زیاد از لحاظ سیاسی و در عین حال تبدیل شدن آن به شمار گسترده‌ای از موضوعات جداگانه عمومی» سخن می‌گوید (هابرماس، ۲۰۰۶: ۴۲۳). بنابراین رسانه‌های اجتماعی در یک جامعه سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند و با نوعی ناهمسنجی از لحاظ «اقتصاد توجه»^۱ مواجه شده‌اند که در آن شرکت‌های بزرگ، افراد مشهور، سیاستمداران، دولت‌ها و احزاب تمایل زیادی به جلب «توجه» دارند و در مقایسه با کاربران روزمره از دنبال‌کننده‌ها، لایک‌ها و ری‌توییت‌های^۲ بیشتری برخوردارند.

۱. ریشه بحث اقتصاد توجه (Attention Economy) به این گفته هربرت سایمون (Herbert A. Simon)، برنده جایزه نوبل اقتصاد ۱۹۷۸ بازمی‌گردد که معتقد است، «ثروت اطلاعات، فقر توجه ایجاد می‌کند». علت این پدیده این است که در عصر ما برای تولید اطلاعات وجود ندارد، اما از آنجا که اطلاعات، توجه انسان را مصرف می‌کند و میزان توجه انسان‌ها محدود است، افزونی اطلاعات موجب می‌شود که افراد با کمبود توجه مواجه شوند و به دنبال تخصیص بهینه توجه خود باشند. افزایش تصاعدی شمار رسانه‌ها و بمباران اطلاعاتی مخاطبان از سوی آنها باعث شده‌است که عنصر کمیاب در حوزه اقتصاد رسانه، به جای اطلاعات، توجه مخاطبان به رسانه‌ها و اطلاعات ارسالی از سوی آنها باشد. همین امر، سبب ایجاد نظریه جدیدی درباره ماهیت اقتصاد به نام «اقتصاد توجه» شده است.

2. re-tweets

قدرت ارتباطات در بهار عربی و جنبش تسخیر

۲۰۱۱: سال تولد دوباره تاریخ و رویای خطرناک

سال ۲۰۱۱ در تاریخ باقی خواهد ماند؛ سالی که از لحاظ بحران جهانی مداوم، با سال‌های پیش از آن در ۲۰۰۸، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ قابل قیاس نبود. آنچه باعث شد تا سال ۲۰۱۱ برجسته شود این بود که سال انقلاب‌ها، اعتراض‌های گسترده، شورش‌ها و ظهور انواع مختلف جنبش‌های اجتماعی نام گرفت. آلن بدیو^۱ (۲۰۱۲) در این زمینه استدلال می‌کند که سال ۲۰۱۱ سال تولد دوباره تاریخ بود، سالی که در آن مردم در تلاش برای تغییر تاریخ، از طریق اعتراض برآمده بودند. اسلاوی ژیزک^۲ (۲۰۱۲) این نکته را به تحلیل بدیو می‌افزاید که سال ۲۰۱۱ رویایی خطرناک بود، سالی که مردم جرأت کردند رویای رسیدن به دنیایی دیگر را به واقعیت تبدیل کنند. تاریخ، اشتباه لیبرالیسم را ثابت کرد. سال ۲۰۱۱ زمانی بود که رویاهای دستیابی به دنیایی دیگر، به مثابه امری سیاسی در عمل به اجرا گذاشته شد. به‌طور طبیعی، چنین تحولاتی در قلمروی روشنفکرانه نیز از طریق انتشار کتاب‌هایی که به علت‌ها، دلالت‌ها و پیامدهای ظهور جنبش‌های اجتماعی می‌پردازند، بازتاب می‌یابد. کتاب «شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت» (۲۰۱۲) اثر مانوئل کاستلز نیز، یکی از این کتاب‌هاست.^۳

انقلاب مصر منجر به برکناری دولت اقتدارگرای حسنی مبارک شد. نخستین انتخابات ریاست جمهوری آزاد و دموکراتیک در ژوئن ۲۰۱۲، محمد مرسی نامزد

۱. آلن بدیو (Alain Badiou) فیلسوف چپ‌گرای رادیکال فرانسوی (متولد ۱۹۳۷) است که در کنار جورجو آگامبن و اسلاوی ژیزک مهم‌ترین منتقدان جریان پسامدرنیسم محسوب می‌شود. او به همراه میشل فوکو، ژان فرانسویس لیوتار و ژیل دلوز دانشکده فلسفه دانشگاه پاریس ۸ را در فرانسه راه‌اندازی کرد. بدیو در آثار خود مفاهیمی همچون هستی، حقیقت و سوژه را بر اساس ریاضیات تعریف کرده است.

۲. اسلاوی ژیزک (Slavoj Žižek) فیلسوف، نظریه‌پرداز، جامعه‌شناس، منتقد فرهنگی و سیاست‌مدار اسلونیایی (متولد ۱۹۴۹) است. او فعالیت‌های چشمگیری در زمینه نظریه سیاسی انتقادی، نظریه فیلم و روانکاوی نظری دارد. شهرت ژیزک برای احیای روانکاوی ژاک لاکان در خوانشی جدید از فرهنگ عامه است. موضوعاتی چون سرمایه‌داری، بنیادگرایی، حقیقت سیاسی، جهانی‌سازی، سوبژکتیویته، حقوق انسانی، اسطوره، فضای مجازی، پسامدرنیسم، چندفرهنگ‌گرایی و پسامارکسیسم از موضوعات مورد علاقه اوست. ژیزک به شوخی در مصاحبه با یک نشریه اسپانیایی، خود را یک استالینیست لاکانی تندرو معرفی کرده است.

۳. این کتاب (Networks of Outrage and Hope: Social Movements in the Internet Age) در سال ۱۳۹۴ به همت آقای مجتبی قلی‌پور ترجمه و از سوی نشر مرکز منتشر شده است.

اخوان‌المسلمین را به قدرت رساند. در پایان ژوئن ۲۰۱۳، جنبش عظیم دیگری علیه مرسی قیام کرد که نسبت به نحوه حکومت او اعتراض داشت و مدعی بود که برخی از اعضای جنبش، رژیم استبدادی دیگری را ایجاد کرده‌اند. در سوم ژوئیه ۲۰۱۳، نیروهای مسلح مصر، کودتایی وحشیانه را به نمایش گذاشتند که در پی آن هزاران نفر کشته شدند. عبدالفتاح السیسی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح مصر در سال ۲۰۱۴ به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید برگزیده شد. پس از آن مبارک از زندان آزاد گردید، در حالی که مرسی و شمار قابل توجهی از طرفداران برجسته او به اعدام محکوم شدند. اعتراض‌های مخالفان سوری در سال ۲۰۱۱ علیه رئیس‌جمهور بشار اسد، منجر به جنگ داخلی طولانی مدت در جبهه‌های مختلف شد که به مقابله دولت اسلامی (داعش) با نیروهای ایرانی و روسی که در حمایت از بشار اسد وارد جنگ شده بودند، انجامید؛ در این میان نیروهای اپوزیسیون سوریه، نیروهای اسلامی سنی که در ارتش فتح^۱ سازماندهی شده بودند (شامل النصره که یک شاخه عملیاتی از القاعده در سوریه محسوب می‌شد)، نیروهای مختلف کرد (پیشمرگ‌ها)، ائتلافی از نیروهای غربی به رهبری ایالات متحده و غیره نیز، وارد این جنگ شدند؛ پیچیدگی این جنگ نه تنها موجب بی‌ثباتی بیشتر وضعیت سیاسی متزلزل در خاورمیانه شد، بلکه تنش‌های فزاینده جهانی را برانگیخت. دو نمونه از وقایع مصر و سوریه نشان می‌دهد که انقلاب‌ها و شورش‌ها در جامعه منجر به بروز شکاف‌های عمیق سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و اجتماعی با نتایج بسیار غیر قابل پیش‌بینی می‌شوند. در چنین وضعیتی، آینده به نسبت نامعلوم است و کشمکش‌های جدید می‌توانند زمینه ایجاد رویدادهای غیرمنتظره را فراهم آورند. هیچ عامل ارادی یا تضمینی وجود ندارد که بتوان سرنگونی جامعه‌ای اقتدارگرا را مقدمه تبدیل آن جامعه، به یک نظام اقتصادی و سیاسی پیشرو دانست. وضعیت‌های حاصل از تغییرات بنیادی جامعه، فرصت‌های واقعی برای استقرار جامعه‌ای به نسبت مطلوب را ایجاد می‌کند، اما احتمال دارد که دستیابی به چنین فرصت‌هایی نیز از دست برود.

۱. ارتش فتح یا جیش‌الفتح (Army of Conquest)، اتاق عملیات نظامی متشکل از هفت گروه اسلام‌گرای مخالف حکومت اسد در جنگ داخلی سوریه است که در ۲۴ مارس ۲۰۱۵ برای هماهنگی عملیات‌های نظامی بین این گروه‌ها در شمال سوریه ایجاد شد.

بهار عربی و تسخیر

شبکه‌های خشم و امید، اثر کاستلز (۲۰۱۲)، نقش رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات را در انقلاب‌های تونس و مصر و همچنین در اعتراض‌های در ایسلند، جنبش ۱۵ ماه می اسپانیا^۱ و جنبش اشغال وال استریت را تحلیل می‌کند (برای بحث و بررسی انتقادی این مطلب مراجعه کنید به: فوکس: ۲۰۱۲ ب). در ویرایش دوم این کتاب که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، کاستلز (۲۰۱۵) تحلیل‌های تازه‌ای بر «جنبش پارک گزی در ترکیه^۲»، «جنبش مبارزه با فساد در برزیل^۳»، «جنبش دانشجویی شیلی^۴»، «جنبش من ۱۳۲ هستم در مکزیک^۵» و «جنبش پنج ستاره بپه گریلو در ایتالیا^۶» افزوده است. او استدلال می‌کند که «جنبش‌های کشورهای عربی، فرایندهایی خودانگیخته و مبتنی بر بسیج اجتماعی، برخاسته از فراخوانی‌های اینترنتی و شبکه‌های ارتباطی بی‌سیم بود.» (کاستلز، ۲۰۱۲: ۱۰۶)

کاستلز تأکید زیادی بر ظرفیت‌های بسیج اجتماعی، از طریق اینترنت دارد. استدلال او نشان می‌دهد که در سوژه‌های مورد مطالعه، ارتباطات اینترنتی باعث ایجاد اعتراض‌های خیابانی شده و این بدان معناست که بدون اینترنت هیچ اعتراضی در خیابان‌ها صورت نگرفته است. در فصل نتیجه‌گیری نیز، کاستلز تحلیل‌های انجام شده را به تمام جنبش‌ها تعمیم می‌دهد:

جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای در دوران ما، تا حد زیادی به اینترنت متکی شده‌اند که امری لازم ولی ناکافی برای کنش‌های جمعی تلقی می‌شود. شبکه‌های اجتماعی

1. Spanish 15-M movement
2. Gezi Park movement in Turkey
3. Brazilian anti-corruption movement
4. Chilean student movement
5. Mexican #YoSoy132 movement

(جنبش من ۱۳۲ هستم، در اعلام همبستگی با ۱۳۱ نفر از معترضان اصلی جنبش ۱۵ می اسپانیا مطرح شده است)

6. Beppe Grillo's Five Star Movement in Italy

(بپه گریلو، کم‌دین و فعال سیاسی ایتالیایی از سال ۲۰۰۹ جنبش پنج ستاره را تأسیس کرده است)

دیجیتال که مبتنی بر اینترنت و بسترهای بی‌سیم هستند، ابزارهای تعیین‌کننده‌ای برای بسیج اجتماعی، سازماندهی، تعمق‌ورزی، هماهنگ‌سازی و تصمیم‌گیری به‌شمار می‌آیند. (کاستلز، ۲۰۱۲: ۲۲۹)

انقلاب فیس‌بوک و توییتر

فرمول‌بندی‌هایی نظیر آنچه که اینترنت را منشا ظهور جنبش‌های اجتماعی تلقی می‌کند یا جنبش‌ها را مخلوق اینترنت می‌خواند و اینترنت را پیشران معترضان می‌داند، یا جنبش‌ها را به نحوی برآمده از اینترنت برمی‌شمارد، ریشه در منطق جبرگرایی فناورانه دارد؛ به این اعتبار، فناوری به مثابه کنشگری تصور می‌شود که منجر به ایجاد پدیده‌های خاصی می‌گردد و از ویژگی‌های اجتماعی برخوردار است. کاستلز در فهم این نکته که اینترنت، جامعه‌جویی را ایجاد نمی‌کند، بلکه این کنشگران انسانی هستند که در ساختارهای ستیزه‌جویانه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک جامعه قرار گرفته‌اند، شکست خورده است. اینترنت مبتنی بر نوعی نظام فنی-اجتماعی و مشتمل بر شبکه‌های اجتماعی است که از یک شبکه جهانی که مجموعه‌ای از شبکه‌های رایانه‌ای است، تشکیل شده است. کنش اجتماعی جمعی که در عین حال از اینترنت استفاده می‌کند، می‌تواند اثرات به نسبت کمی داشته باشد یا موجب تضعیف یا تشدید روند موجود شود. دلالت‌های واقعی وابسته به فرامتن، روابط قدرت، منابع، ظرفیت‌های معطوف به بسیج‌سازی، راهبردها و تاکتیک‌ها و همچنین نتایج پیچیده و نامعلوم از کشمکش‌هاست. مدل کاستلز ساده‌سازی شده است: رسانه‌های اجتماعی، منجر انقلاب‌ها و شورش‌ها می‌شوند. او گفتگوی مشروح و ایدئولوژیکی را در باب «انقلاب‌های توییتری» و «شورش‌های فیس‌بوکی» به اشتراک گذاشته است که همان‌طور که پیشتر بحث شد، نخستین بار در نوشته‌های بلاگر محافظه‌کار آندره سولیوان^۱ (۲۰۰۹) آمده بود؛ او مدعی شده بود در فضای تظاهرکنندگان ایران (۲۰۰۹) «انقلاب توییتری اتفاق خواهد افتاد».

1. Andrew Sullivan

کاستلز فریب خورده است: پژوهش‌های میدانی در مورد نقش رسانه‌ها در جنبش‌های اجتماعی^۱

داده‌های پژوهشی التحریر (<http://tahrirdata.info>) از طریق پیمایش انجام شده بر روی کنشگران میدان التحریر گردآوری شده بود (n=1056). ویلسون و دون (۲۰۱۱) داده‌های جمع‌آوری شده از میدان التحریر را ارائه کردند که آن پیمایش (n=1056) در بین کنشگران مصری انجام گرفته بود. پیمایش یادشده نشان داد که تعامل چهره به چهره (با ۹۳ درصد) مهم‌ترین شکل ارتباطات اعتراضی در میان فعالان و کنشگران بود و بعد از آن تلویزیون (۹۲ درصد)، تلفن (۸۲ درصد)، رسانه‌های چاپی (۵۷ درصد)، پیامک (۴۶ درصد)، فیس‌بوک (۴۲ درصد)، ایمیل (۲۷ درصد)، رادیو (۲۲ درصد)، توئیتر (۱۳ درصد) و بلاگ‌ها (۱۲ درصد) قرار داشتند. بر همین اساس، مهم‌ترین منابع اطلاعاتی و ابزارهای ارتباطی در انقلاب مصر، ارتباطات بین فردی، رسانه‌های سنتی و ارتباطات دور بود که نسبت به رسانه‌های اجتماعی و اینترنت نقش مؤثرتری داشتند. بخش دیگری از این پیمایش نشان داد که انقلابیون مصری، ارتباطات تلفنی و به دنبال آن گفتگوی چهره به چهره با یکدیگر را، به‌عنوان مهم‌ترین شیوه اعتراض‌های خود تلقی می‌کردند که نقش آن برای مشارکت‌طلبی در اعتراض‌ها، بسیار خبری و تهییج‌کننده بود. در این میان فیس‌بوک، ایمیل و توئیتر از اهمیت خبری، کاربردی و انگیزشی کمتری برخوردار بودند.

پیمایش کلی انجام شده که در خصوص کنشگران جنبش تسخیر وال استریت انجام شد (نگاه کنید به www.occupyresearch.net/2012/10/18/orgs-data-facet-browser/ بازیابی شده در ۲ جولای ۲۰۱۳) نشان داد که ارتباطات چهره به چهره و اینترنت برای به دست آوردن اطلاعات در مورد جنبش تسخیر، بیش از سایر ابزارها اهمیت داشت. فیس‌بوک، وبسایت‌ها و ایمیل نیز نقش مهمی در این خصوص ایفا

1. Castells Falsified: Empirical Research on the Role of the Media in Social Movements

کردند. همچنین شیوه‌های مستقیم تعامل چهره به چهره و تعامل با واسطه نیز، برای دستیابی کنشگران جنبش به منابع خبری نقش کلیدی داشتند. این نتایج در کتاب «تسخیر رسانه‌ها»^۱ به تأیید رسیده است (فوکس، ۲۰۱۴ ب). پخش رادیو-تلویزیونی و روزنامه‌ها، نقش به مراتب کمتری در مقایسه با اینترنت داشتند. فیس‌بوک منبع بسیار محبوبی از لحاظ اطلاعاتی تلقی می‌شد؛ با این حال، رسانه‌های آنلاین قدیمی‌تر (ایمیل و وبسایت‌ها) نقش بسیار مهم‌تری را در مقایسه با یوتیوب، وبلاگ‌ها، توییتر و تامبلر ایفا کردند که نشان می‌دهد نباید در خصوص اعتراض‌ها، نقش آنچه را که به تعبیر برخی افراد «وب ۲» خوانده می‌شود، بیش از حد تخمین زد. این نتایج تجربی، مباحث مطرح شده در اندیشه کاستلز را باطل می‌سازد که اعتقاددار، جنبش‌های اجتماعی معاصر بر اساس اینترنت و به طور گسترده مبتنی بر اینترنت هستند و از طریق رسانه‌های دیجیتال، به زیست و کنش می‌پردازند.

سارا سالم^۲ (۲۰۱۵)، بیست مصاحبه نیمه ساخت‌یافته با کنشگرانی که در انقلاب مصر مشارکت داشته‌اند، انجام داده است. او معتقد است که رسانه‌های آنلاین و آفلاین هر دو حائز اهمیت بوده‌اند و می‌توانستند به‌عنوان منابعی برای کسب اطلاعات معترضان قرار گیرند؛

فراخوان اولیه برای اعتراض در ۲۵ ژانویه از طریق رسانه‌های اجتماعی منتشر شد. پوسترها، بنرها و ویدئوها به‌طور گسترده از طریق ایمیل، وبلاگ و فیس‌بوک به اشتراک گذاشته می‌شدند. در توییتر هشتگ #jan25 ساخته شد. صفحه فیس‌بوکی «ما همه خالد سعید هستیم»^۳ وقوع رویدادی را برای اعتراض در روز ۲۵ ژانویه در نظر گرفت که

۱. کتاب تسخیر رسانه‌ها (OccupyMedia!) در سال ۲۰۱۴ توسط کریستین فوکس منتشر شده است. برای توضیحات بیشتر، نک: <http://fuchs.uti.at/books/occupymedia-the-occupy-movement-and-social-media-in-crisis-capitalism>

۲. سارا سالم (Sara Salem) استاد دانشگاه وارویک (Warwick) انگلستان و مؤلف کتاب «مسیر زندگی انقلابی: آموزه‌های فرانتس فانون در جهان پسااستعماری» (۲۰۱۷) است؛ برای توضیحات بیشتر، نک:

<https://warwick.ac.uk/fac/soc/pais/people/salem>

3. We Are all Khaled Said

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۵۷

بیش از ۵۰ هزار نفر حضور خود را در آن تأیید کردند. بیشتر پاسخگویان از طریق رسانه‌های آنلاین، و به‌طور خاص فیس‌بوک تاریخ وقوع رویداد اعتراضی را شنیده بودند. [...] ارتباط بین ارتباطات آنلاین و آفلاین نباید مورد تأکید قرار گیرد. تلاش برای بسیج مردم از طریق توزیع جزوه‌ها، پیام‌های متنی و - مهم‌تر از همه - به‌طور شفاهی و آفلاین نیز انجام می‌شد. [...] گسترش اطلاعات از طریق شفاهی، جنبه‌ای حیاتی از انقلاب به‌شمار می‌آید که اغلب نادیده گرفته می‌شود. اما اهمیت آن، به‌طور ویژه هنگامی مشخص می‌شود که حکومت در جریان قیام مردم، اینترنت را قطع می‌کند. (سالم، ۲۰۱۵: ۱۷۹-۱۷۸)

دولت مصر تلاش کرد تا فعالیت کنشگران رسانه‌های اجتماعی را پایش و نظارت کند، از آن به مثابه ابزار پروپاگاندايي سود برد، پیامک‌های زیادی را به شهروندان بفرستد [به‌گونه‌ای که موجب اختلال در امر اطلاع‌رسانی شود] و در نهایت شبکه‌های تلفن همراه و اینترنت را مسدود سازد. سالم به این بحث می‌پردازد که فعالان [رسانه‌های اجتماعی] از پروکسی‌ها و اتصالات مربوط خط تلفن ثابت استفاده می‌کردند تا از خطر دستگیری مصون بمانند. «وبلاگ‌ها نیز توصیه‌هایی در مورد چگونگی استفاده از شیوه اتصال دایال-آپ از طریق تلفن‌های همراه و لپ‌تاپ‌ها ارائه می‌کردند و به کاربران پیشنهاد می‌دادند که از شرکت خدمات اینترنتی نور^۱، که عملیات مسدودسازی بر آن اعمال نشده بود و همچنان از سوی بورس اوراق بهادار مصر و شرکت‌های غربی مورد استفاده قرار می‌گرفت، استفاده کنند. برای تسهیل ارتباط با معترضان، برخی از مشترکان حتی رمز عبور خود را برای دسترسی به وای‌فای حذف کردند» (دلپورتا و متونی، ۲۰۱۵: ۵۷). کنترل دولت بر اینترنت بر بسیج آنلاین تأثیر می‌گذاشت و اعتراض‌ها را گسترش می‌داد، زیرا بسیاری از مردم از تاکتیک‌های کنترل دولت خشمگین می‌شدند. با این حال، این امر به نتیجه معکوس انجامید و موجب شد که بسیاری از مردم به خیابان‌ها بیایند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد، زیرا دیگر نمی‌توانستند

۱. شرکت خدمات اینترنتی نور (Internet service provider Noor)، یکی از معتبرترین شرکت‌های خدمات اینترنتی مصر به‌شمار می‌آید که منطبق با جدیدترین استانداردهای شبکه‌های اینترنتی و فناوری‌های اطلاعاتی پیشرفته است. این شرکت در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز با نام تجاری منا (Mena) فعالیت می‌کند.

برای آگاه ماندن [در خصوص حوادث جاری] به رسانه‌های اجتماعی متکی باشند. «مسدود کردن اینترنت باعث ناراحتی من شد و به من و سایر مردم نشان داد که رژیم تا چه اندازه می‌تواند مردم را سرکوب و منکوب کند. این خود، محرک بزرگی برای مردم بود که به اعتراض‌ها پیوندند». (سالم، ۲۰۱۵: ۱۸۳)

جفری جوریس^۱، پائولو گربائودو^۲ و میریام اوراغ^۳: موافق یا مخالف کاستلز

جفری جوریس (۲۰۱۲) دانشجوی دکتری قدیمی کاستلز، پژوهشی را مبتنی بر مشاهده مشارکتی در جریان جنبش تسخیر بوستون^۴ انجام داده است. او می‌گوید، در حالی که جنبش عدالت جهانی به‌طور عمده از فهرست‌های پستی استفاده و بر اساس منطق شبکه عمل می‌کرد، جنبش تسخیر براساس منطق تجمع پایه‌ریزی شده است که بر اساس آن رسانه‌های اجتماعی منجر به «جریان ویروسی اطلاعات و تجمعات بزرگ بعدی در فضاهای فیزیکی واقعی می‌شوند» (جوریس، ۲۰۱۲: ۲۶۶). جوریس مانند کاستلز تصور می‌کند که رسانه‌های اجتماعی «مولد» اعتراض‌ها هستند. او ادعا می‌کند که «رسانه‌های اجتماعی نظیر فیس‌بوک، یوتیوب و توییتر به‌عنوان ابزار اصلی ارتباطات با هشتک #تسخیر؛ #Occupy عمل کرده‌اند» (ص ۲۶۶)، اما در عمل هیچ‌گونه تلاشی برای اعتبارسنجی این ادعا صورت نمی‌دهد.

پائولو گربائودو (۲۰۱۲) در کتاب خود با عنوان «توییته‌ها و خیابان‌ها: رسانه‌های اجتماعی و کنشگران معاصر^۵»، بر اساس زمینه‌های نظری و عملی، تصور کاستلز و دیگران را نسبت به این امر که اینترنت موجب بروز جنبش‌های بدون رهبر می‌شود، به چالش می‌کشد. او با ۸۰ کنشگر و فعال در این حوزه از کشورهای امریکا، مصر، اسپانیا،

1. Jeffrey Juris
2. Paolo Gerbaudo
3. Miriyam Aouragh
4. Occupy Boston
5. Tweets and the Streets: Social Media and Contemporary Activism

انگلستان، تونس و یونان در خصوص میزان استفاده آنها از شبکه‌های اجتماعی در اعتراض‌ها مصاحبه کرده و به این نتیجه رسیده است که اگرچه جنبش‌های اجتماعی معاصر ادعا می‌کنند که آنها واجد شبکه‌های بدون رهبر هستند، اما رهبرانی با رویکرد نرم وجود دارند که از رسانه‌های اجتماعی برای صحنه‌آرایی معترضان و «ایجاد نوعی صحنه‌آرایی از تجمعات» استفاده می‌کنند (گربائودو، ۲۰۱۲: ۱۳۹) و «تعداد کمی از مردم، بیشترین جریان ارتباطات را تحت کنترل دارند» (ص ۱۳۵). صحنه‌آرایی تجمعات، به معنای «استفاده از رسانه‌های اجتماعی در هدایت مردم به سمت رویدادهای اعتراضی خاص، از طریق تدارک مشارکت‌جویانی با پیشنهادها و دستورالعمل‌هایی در مورد نحوه کنش و ساخت روایت احساسی برای حفاظت از تجمعات در فضای عمومی است» (ص ۱۲). خودجوش بودن یک جنبش می‌تواند به دقت سازماندهی شود، چون به‌طور عمده نقش میانجی را بازی می‌کند» (ص ۱۶۴). با این حال، مشکل اخلاقی این جنبش‌ها ماهیت صحنه‌آرایی شده آن نیست، بلکه انکار وجود رهبران است، چراکه منجر به عدم پاسخگویی می‌شود.

دبلیو لنس بنت^۱ و الکساندرا سِگِربرگ^۲ عقیده دارند که تسخیر و بسیاری از جنبش‌های اعتراضی معاصر بر اساس منطق کنش همبند^۳ عمل می‌کنند که در آن هیچ سلسله مراتب یا هماهنگی سازمانی وجود ندارد، رسانه‌های اجتماعی «نقش سازمان‌های سیاسی مستقر را ایفا می‌کنند» (بنت و سِگِربرگ، ۲۰۱۲: ۷۴۲) و قلمروهایی وجود دارند که از طریق آنها «ایده‌ها به راحتی شخصی‌سازی می‌شوند» (مثل «جنبش ما ۹۹ درصد هستیم»). مولفان آنها نیز «چارچوب‌های کنش شخصی» نامیده شده‌اند که قابلیت اشتراک و انتشار دارند. بنت و سِگِربرگ با منطق تبدیل کنش همبند به منطق کنش جمعی^۴ مخالفانند و در نتیجه بر فردی شدن و جدایی آن، بیش از حد تأکید

-
1. W. Lance Bennett
 2. Alexandra Segerberg
 3. connective action
 4. collective action

می‌کنند. اما آیا جنبش‌های اعتراضی، لزوماً ویژگی‌های جمعی خاصی ندارند؟ اگر شخصی تصور کند که تسخیر وال استریت، اشغال یک فضای مشترک و خواسته‌های جمعی برآمده از آن برای «مردم‌سالاری مشارکتی مستقیم و شفاف»، «مسئولیت‌پذیری شخصی و جمعی»، «توانمندسازی»، «آموزش به مثابه حق انسانی»، «فناوری باز» و «دسترسی به فرهنگ و دانش» بوده است، آن‌گاه این اندیشه بدیهی به نظر می‌رسد.^۱ اهداف، ارزش‌ها و هویت‌های جمعی، ماحصل مباحثه و فرایندهای ارتباطاتی در جنبش‌های اجتماعی است. رویکرد بنت و سگربرگ این تصور را ایجاد می‌کند که جنبش تسخیر، فاقد هرگونه هویت، هدف یا ارزش‌های جمعی بوده و ترکیبی ناب از سیاست‌های مبتنی بر فرد است. آنها همچنین نادیده می‌گیرند که چگونه جنبش‌های اجتماعی معاصر با قدرت جمعی نهادهایی مانند دولت، پلیس، شرکت‌ها، بانک‌ها، رسانه‌ها و غیره مواجه شده‌اند. به تقلید از شعار معروف مارگارت تاچر که می‌گفت «چیزی به‌عنوان جامعه وجود ندارد»^۲، آنها نیز معتقدند که در تسخیر و جنبش‌های قابل مقایسه، چیزی به‌عنوان «جمعی» وجود ندارد. تسخیر، نوعی جنبش است که هدف آن مطالبه و استحقاق مجدد عرف حاکم بر جامعه است. بدین ترتیب، جنبش، کنشی تلقی می‌شود که برای خصوصی شدن و کنترل جمعی منابع خصوصی برای همگان در دسترس همگان است. کنش شبکه‌ای شده تسخیر، بعدی جمعی دارد که عرف رایج در فضای عمومی از طریق ارزش‌ها، خواسته‌ها و اهداف جمعی به‌منظور ترویج و تقویت آن، به یکدیگر نزدیک می‌کند. به همین اعتبار و بر خلاف تفاسیر فردگرایانه،

۱. اصول مشترک تسخیر وال استریت که نویسنده به آن ارجاع داده است:

<http://www.nycga.net/resources/documents/principlesof-solidarity/> در حال حاضر در

دسترس نیست؛ لذا برای اطلاعات بیشتر، نک: <http://www.declarationproject.org/?p=487>

۲. مارگارت تاچر (Margaret Thatcher) در مصاحبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۷ با داگلاس کی (Douglas Key) با عنوان 2000 Aids, education and the year که در مجله هفتگی Woman's Own منتشر شده است، عباراتی را به کار برد که می‌گفت: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد» (There is no such thing as a society). البته خطایی در کار نبود و تاچر دو بار این عبارت را به تفصیل و با تعبیر متفاوت به کار برد که بعدها در سان‌دی تایمز (۱۰ جولای ۱۹۸۸) هم منتشر شد. در واقع او مدعی بود که: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد، فقط مردان و زنان منفرد و خانواده‌هایشان وجود دارند». برای توضیحات بیشتر نک:

<http://www.margaretthatcher.org/document/106689>

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۶۱

جودی دین^۱ (۲۰۱۲) استدلال می‌کند که تسخیر، در حقیقت مقوله‌ای جنبش محور، بر مبنای عرف رایج است. میریام اوراغ (۲۰۱۲: ۵۲۹) به این بحث می‌پردازد که:

فریفتگی عمومی در خصوص رسانه‌های اجتماعی این تصور را به وجود می‌آورد که انقلاب‌ها اغلب از سوی طبقه متوسط و سکولار ایجاد شده‌اند. تجربه‌های کشورهای غربی به‌عنوان الگویی برای انقلاب‌های عربی که از دریچه مدرنیته مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، در کنار این ایده بالنده شده‌اند که رسانه‌های اجتماعی نقش مهمی در توسعه مدرنیته ایفا می‌کنند یا به‌عنوان یک ادعای جذاب، مطرح می‌شوند.

غلبه بر تجزیه و تحلیل‌های کوتاه مدت از نقش رسانه‌های اجتماعی در انقلاب‌ها، نیاز به تحلیلی دیالکتیکی و تاریخی مارکسیستی دارد:

خشونت گسترده و عمیق در مورد سیاست‌های منطقه‌ای با مسائل داخلی همپوشانی داشت و منجر به عمیق‌تر شدن تأثیرات اقتصادی نئولیبرال (صندوق بین‌المللی پول / بانک جهانی) و خصوصی‌سازی تلفیق شده با افزایش قیمت ناشی از بحران مالی جهانی شد. (اوراغ، ۲۰۱۲: ۵۲۹)

میریام اوراغ، در تحلیل پائولو گربائودو سهیم است، اما بر خلاف او، تحلیلش را به چارچوب نظری مارکسیستی پیوند می‌زند:

من در انعکاس دیدگاه رزا لوکزامبورگ تأکید می‌کنم که تغییر انقلابی به کنش‌های خود به خودی و سازماندهی نشده، متکی نیست؛ این مسئله به سازمان‌دهندگان، رهبران، قصد و نیت جدی و مسئولیت‌پذیری نیاز دارد. انضباط و سازماندهی ساختاریافته، کنشگران را قادر می‌سازد تا از واقعیت‌های پیچیده و ناهموار عبور کنند و این همان ضرورت اجتناب‌ناپذیری است که برای بقای جنبش‌های سیاسی لازم است. شبکه‌های فعال، اغلب در زمانی که ساختارهای اینترنتی «جدید» برای فعالیت‌های سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند، دیدگاه متعلق به گروه‌های بزرگ فاقد رهبر را تأیید نمی‌کنند. این امر، عمدتاً به این دلیل است که به نظر می‌رسد جنبش جدید که

1. Jodi Dean

به واسطه ویژگی‌هایی نظیر جوانی، ماهیت غیرایدئولوژیک، آنلایین و افقی بودن، توجه همگان را به خود جلب کرده است، احتمالاً برای بسیاری از ناامیدشدگان از سیاست‌های جریان اصلی، شک و تردید را برمی‌انگیزد. (اوراغ، ۲۰۱۲: ۵۳۴)

جنبش اجتماعی در ترکیه، برزیل، شیلی، مکزیک و ایتالیا

کاستلز (۲۰۱۵) دو فصل جدید به ویرایش دوم کتاب «شبکه‌های خشم و امید» افزوده است. او بر تجزیه و تحلیل جنبش پارک گزی (ترکیه) در سال ۲۰۱۳، جنبش ضد فساد سال‌های ۲۰۱۳/۲۰۱۴ در برزیل، جنبش دانشجویی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۳ در شیلی، جنبش مکزیکی #من ۱۳۲ هستم و جنبش ایتالیایی پنج ستاره تمرکز دارد. او بر نقش اینترنت و رسانه‌های اجتماعی به عنوان ابزاری در ارتباطات سیاسی و شبکه‌سازی در این جنبش‌ها تأکید و استدلال می‌کند که ویژگی مشترک این قبیل جنبش‌ها این است که؛

انتشار شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر اینترنت، شرط لازم برای وجود این قبیل جنبش‌های جدید اجتماعی در دوران ماست، اما شرط کافی محسوب نمی‌شود. [...] حضور در شبکه‌های اجتماعی، تنها یک شیوه زندگی برای اکثریت جمعیت جوان این سیاره و برای انواع اهداف در گستره وسیعی از کنش‌ها و فعالیت‌های انسانی به‌شمار می‌آید؛ و به همین ترتیب، زمانی که آنها اعتراض می‌کنند، این کار را در شبکه‌های اجتماعی که در آن ساکن هستند نیز انجام می‌دهند. اما آنها لزوماً اعتراض نمی‌کنند. [...] بنابراین، من اعتقاد دارم که می‌توان با اطمینان گفت که با توجه به ناآرامی‌های اجتماعی و ظرفیت شورش در یک جامعه خاص، استفاده گسترده از رسانه‌های اجتماعی باعث می‌شود که شورش‌های فردی به اعتراض‌ها و در نهایت جنبش‌های اجتماعی تبدیل شوند. (کاستلز، ۲۰۱۵: ۲۲۶)

در ویرایش دوم کتاب، کاستلز همچنین اهمیت و نقش رسانه‌های اجتماعی در جنبش‌های اجتماعی را بیش از پیش ارزیابی می‌کند. اگر شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر

رسانه‌های اجتماعی و قدرت ارتباطات ۱۶۳

اینترنت -همان‌طور که کاستلز می‌گوید- شرط لازم، اما نه کافی برای جنبش‌های اجتماعی جدید در دوران ما باشند، این بدان معناست که در مواردی که دولت‌ها یا شرکت‌های اینترنتی به مسدود کردن، سانسور یا نظارت دقیق بر رسانه‌های اجتماعی مبادرت ورزند، پس جنبش‌ها نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند و جنبش‌های اجتماعی لزوماً محکوم به نابودی هستند. نمونه انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که چنین فرضیه‌هایی درست نیست. هنگامی که رژیم مبارک، در ۲۷ ژانویه، اینترنت را مسدود کرد و نخستین تعطیلی اینترنت را در کل کشور در تاریخ شبکه رقم زد، اندازه اعتراض‌ها بیشتر شد (سالم، ۲۰۱۵)؛ چراکه بسیاری از مردم از مسدود شدن ارتباطات آنلاین خشمگین شده بودند و بقیه نیز می‌خواستند ببینند که چه اتفاقی افتاده است و به همین دلیل به خیابان‌ها آمدند.

کاستلز استدلال می‌کند که جنبش‌های راست افراطی همچون جبهه ملی فرانسه^۱، حزب فین^۲ در فنلاند، حزب چای در ایالات متحده، جنبش پنج ستاره در ایتالیا، حزب استقلال^۳ بریتانیا یا سپیده‌دم طلایی^۴ یونان (۲۲۶-۲۲۷ و ۲۸۴-۲۷۲) که از اینترنت به‌عنوان ابزارهای بسیج اجتماعی، ارتباطات و سازماندهی استفاده می‌کردند، در واقع جنبش‌های اجتماعی تلقی نمی‌شدند، چراکه آنها از شورش‌های اجتماعی خودجوش برخوردار نبودند، بلکه گروه‌هایی سیاسی محسوب می‌شدند که از ساختارهای رهبری مرکزیت‌یافته‌ای تشکیل شده بودند. به همین دلیل آنها «جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای شده» تلقی نمی‌شوند، بلکه «جنبش‌های عوام‌زده ارتجاعی»^۵ به‌شمار می‌آیند (ص ۲۷۷). پیدایش این جنبش‌ها به دلیل فقدان جنبش‌های اجتماعی قوی و خودجوش است. این فرضیه به دلایل زیر نمی‌تواند تقویت شود: جنبش نازی یونان با عنوان سپیده‌دم طلایی

۱. جبهه ملی (Front National) یک حزب سیاسی محافظه‌کار اجتماعی، ملی‌گرا و راست‌گرای فرانسوی است.

2. The Finns Party
3. Independence Party
4. Golden Dawn
5. reactionary populist movements

در زمانی پا به میدان گذاشت که تظاهرات گسترده‌ای علیه ریاضت اقتصادی شکل گرفته بود. در بریتانیا، تجمعات مردم علیه ریاضت اقتصادی منجر به سازماندهی جنبشی به کمک جرمی کوربین سوسیالیسم شد تا رهبری حزب کارگر را در دست گیرد و این در حالی بود که در همان زمان حزب استقلال بریتانیا که ماهیت ضد اروپایی و بیگانه‌هراسی^۱ داشت، از سوی نیگل فارچ^۲ به شهرت رسید.

من کاملاً با کاستلز موافقم که جنبش‌های جناح راست به لحاظ سیاسی، ارتجاعی محسوب می‌شوند. هرچند کاستلز تلاش می‌کند تا سیرت شبکه‌ای شده جنبش‌ها را ذاتاً به شکل دموکراتیک تفسیر کند، اما هر شبکه از مراکزی تشکیل شده است و ساختارهای رهبری در آن نسبت به بخش‌های دیگر تأثیرگذارترند. تحلیل پائولو گربائودو (۲۰۱۲) از جنبش‌های اجتماعی و رسانه‌های اجتماعی نشان داد که ساختارهای رهبری در بسیاری از جنبش‌های اجتماعی پیشرو تبلور یافته‌اند. تاد ولفسون^۳ (۲۰۱۴) در کتاب خود با عنوان «شورش دیجیتال: تولد جناح چپ سایبری»^۴ به این تحلیل اضافه کرده است که ساختارهای دموکراتیک مردمی و خودجوش، تنها به شکل اسطوره در جنبش‌های جناح چپ نیستند، بلکه نیاز به انرژی، زمان و منابع لازم برای بسیج اجتماعی و سازماندهی دارند و به همین دلیل رهبران منتخب و مسئول، گزینه‌ای ممتاز و مرجح برای جنبش‌های اجتماعی تلقی می‌شوند (برای مروری بر کتاب ولفسون، نگاه کنید به فوکس، ۲۰۱۵ ب). ساختارهای رهبری دموکراتیک می‌تواند از جنبش‌های اجتماعی منفعت کسب کند و به‌طور خودکار منجر به ظهور جنبش‌های جناح راست نشود.

ولفسون (۲۰۱۴) تمایل جنبش‌های اجتماعی معاصر را به «تجلیل کردن غیرانتقادی» از «منطق افقی بودن در شکلی به غایت دموکراتیک از ساختمان جنبش» مورد توجه قرار می‌دهد (ص ۲۰). بت‌وارگی نهفته در جنبش اجتماعی، نه تنها بر پویایی

1. xenophobic

2. Nigel Farage

3. Todd Wolfson

4. Digital Rebellion: The Birth of the Cyber Left

سازمانی جنبش‌ها تمرکز دارد، بلکه اینترنت را به‌عنوان ابزاری مناسب برای حمایت از مردم‌سالاری خودجوش تلقی می‌کند. نقطه کور در خوش‌بینی نهفته در پرسش‌های کتاب ولفسون، این است که جنبش‌های اجتماعی در نوعی سرمایه‌داری جهانی به ظهور رسیده‌اند که دسترسی به فضا، منابع، توجه، پول و قدرت به صورت ناهم‌سنگ توزیع می‌شود و این امر از منظر اقتصاد سیاسی باعث ایجاد نوعی ناهم‌سنگی در توزیع منابع می‌گردد که تمام جنبش‌های اجتماعی با آن مواجه هستند. جنبش‌های اجتماعی، برخلاف شرکت‌ها، چیزی به فروش نمی‌رسانند و بنابراین نمی‌توانند بر درون‌داده‌های منابع مالی حساب کنند. آنها همچنین، دسترسی خاصی به منابع قانونگذاری و عمومی که احزاب سیاسی از آن برخوردارند، ندارند. آنها نمی‌توانند در پوشش رسانه‌های موافق و همسو قرار گیرند و اغلب تنها در موضوعات رسانه‌ای و به‌عنوان بخشی از پوشش روزنامه‌نگاری رسواسازی مشغول‌اند، که می‌خواهند آنها را بی اعتبار کنند و با کمک گزارش‌های تک‌بعدی و تحریف‌شده، از آنها چهره‌ای خشن و آشفته نشان دهند. بسیاری از کنشگران یا طرفداران برای تداوم کار خود باید دستمزدی دریافت کنند که این امر فرصت و زمان آنها را برای کار سیاسی محدود می‌کند و این پدیده‌ای است که در شرایط نتولیبرالیسم بیش از اندازه مسئله‌مند تلقی می‌شود. برای نمونه، مشغله‌هایی نظیر مصرف وقت و انرژی، بیشتر تقویت‌کننده این واقعیت است که شکل دستمزد، ابزار اصلی حیات و تداوم جامعه سرمایه‌داری است. کنشگران و رسانه‌های شهروندی منابع کمتری دارند و توجه کمتری نیز نسبت به رسانه‌های جریان اصلی به خود جلب می‌کنند. آنها شرایط دشوارتری برای حفاظت از جایگاه خود دارند و اغلب با شرایط سختی برای باقی ماندن در این عرصه روبه‌رو هستند. تاریخ فعالیت‌های رسانه‌ای و روزنامه‌نگاری جایگزین نیز، داستان یک کار داوطلبانه، استثمر خودانگیز و کار دانشی پرمخاطره است. (سندوال و فوکس، ۲۰۱۰)

اگر فعالان و کنشگران [جامعه]، به رسانه‌های جریان اصلی متکی باشند، با این واقعیت مواجه می‌شوند که مدیران رسانه‌های سرمایه‌داری بخشی از ۱ درصد جامعه هستند و

محتمل است که نسبت به جنبش‌های منتقد سرمایه‌داری، نظر مساعدی نداشته باشند. چنین شرایطی به این معنا نیست که رسانه‌های سرمایه‌داری همیشه اطلاعات و اخبار مربوط به جنبش‌های اجتماعی را سانسور، حذف یا تحریف می‌کنند، اما خطری جدی و نوعی ناهمسنجی از قدرت در آن وجود دارد. البته فعالان چپ‌گرا، در جستجوی راه‌هایی برای چگونگی غلبه بر چنین محدودیت‌های ساختاری هستند، اما مشخص است که اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری چالش‌ها و محدودیت‌هایی برای آن در نظر دارد. فقدان منابع و زمان به‌آسانی می‌تواند به ساختارهای قدرت غیرقانونی منجر شود، زیرا افرادی که منابع اندکی را کنترل می‌کنند یا وقت بیشتری دارند یا مهارت‌های گفتاری آنها نسبت به دیگران بیشتر است، به رهبران غیر رسمی (بالفعل) تبدیل می‌شوند، در حالی که ایدئولوژی رسمی [در جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر شبکه اینترنت] این است که هیچ رهبری وجود ندارد؛ چراکه جنبشی مردمی و خودجوش تلقی می‌شود.

صادقانه‌تر این است که اذعان کنیم، وجود برخی از شکل‌های نمایندگی سلسله‌مراتبی، دموکراتیک و سازمان‌های سیاسی - با توجه به تزلزل/بی‌ثباتی منبع^۱ که جنبش‌های اجتماعی در سرمایه‌داری با آن روبه‌رو هستند - اجتناب‌ناپذیر و مفید است. اگر این مشکلات به رسمیت شناخته نشوند، از یک سو شاهد شکافی میان یک ایدئولوژی عجیب و غریب مبتنی بر افقی بودن [این جنبش‌ها]، هستیم که صرفاً در حد یک گفتمان باقی می‌ماند و از سوی دیگر، با مرکزیت‌گرایی و سلسله‌مراتبی بودن تثبیت‌نشده‌ای روبه‌رو خواهیم بود که کنش‌های واقعی را شکل می‌دهد و می‌تواند به راحتی بسط و توسعه پیدا کند. مردم‌سالاری خودجوش و مردمی ایده خوبی است، اما اغلب اوقات در سرمایه‌داری به‌عنوان یک اصل سازمانی عمل نمی‌کند، چون کمبود زمان، منابع و پول وجود دارد. جنبش‌های افقی‌گرا با تسخیر شدن از سوی آنها، اغلب به بخش‌های سیاسی تبدیل می‌شوند که کشمکش‌های حاکم بر آن، توانایی‌های دگرگون‌کننده را در جامعه تضعیف می‌کند. تاد ولفسون (۲۰۱۴) در این زمینه استدلال

1. resource precarity

می‌کند که اکثر «نهادهای متعلق به [جناح‌های] چپ سایبری^۱ دارای ساختارهای سازمانی ضعیف هستند که دچار کمبود قدرت تصمیم‌گیری جمعی شده‌اند، زیرا از قدرت متمرکز و ساختارهای مسئولیت‌پذیری و هر نوع رهبری بی‌بهره‌اند. یکی از تأثیرات ایدئولوژی در مواجهه با تمرکززدایی و مردم‌سالاری مشارکتی در جهانی که ساختارهای کلان اجتماعی آن متمرکز و غیرمردم‌سالار است، وجود نوعی «کوته‌بینی منزوی شده است که در تناقض با تصمیم‌گیری‌های مردم‌سالارانه قرار دارد». (ص ۱۵۵)

کاستلز می‌خواهد اصطلاحات «جنبش‌های اجتماعی» و «جنبش‌های شبکه‌ای» را به جنبش‌های اجتماعی که با او هم‌دلی می‌کنند، اختصاص دهد. اما جنبش‌های راست افراطی که در بسیاری از نقاط جهان بیش از گذشته تقویت شده‌اند نیز، از منطق شبکه استفاده می‌کنند و از بسیاری جهات اجتماعی محسوب می‌شوند: آنها گروه‌های اجتماعی هستند که به گروه‌های مختلف اجتماعی در جامعه می‌پیوندند، از شبکه‌بندی به‌عنوان سیستم اجتماعی آنلاین و آفلاین استفاده می‌کنند و اغلب اوقات، بیش از برخی احزاب برای تحقق سیاست‌های رفاه اجتماعی برای شهروندان (و حذف مهاجران و پناهندگان از دولت رفاه) و نظایر آن، بحث می‌کنند. نه اصطلاح اجتماعی و نه اصطلاح شبکه، به خودی خود، به لحاظ سیاسی مرفقی و پیشران نیستند. آنچه جنبش‌هایی مانند اعتراض‌های ضد ریاضت اقتصادی در یونان، اسپانیا، انگلیس و دیگر کشورها و احزابی مانند سیریزا^۲، پودموس^۳ و حزب کارگران تحت رهبری کوربین را، از طرفداران برتری سفیدپوستان^۴ نظیر دونالد ترامپ، سپیده‌دم طلایی، حزب استقلال بریتانیا^۵، حزب آزادی اتریش، حزب مردمی دانمارک^۶، حزب راست افراطی (جوبیک^۷) در

1. Cyber Left institutions
2. Syriza
3. Podemos
4. white supremacist supporters
5. UK Independence Party (UKIP)
6. Danish People's Party (DPP)
7. Jobbik

مجارستان، دموکرات‌های سوئد، حزب فین در فنلاند، حزب چای و غیره متمایز می‌سازد، این است که آنها با ابزارهای مختلف برای شکلی جامع و مردم‌سالار از سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، در حالی که حرکت احزاب جناح راست، در مسیر هدفی تبعیض‌آمیز، مبتنی بر بیگانه‌هراسی^۱، ملی‌گرایانه و بر مبنای جامعه‌ای بسته است. در پایان به‌طور خلاصه، به تفاوت میان سوسیالیسم مردم‌سالار و فاشیسم دست می‌یابیم. [البته] دسته مهم بعدی جنبش اجتماعی نیست، بلکه یکی از انواع سوسیالیسم است. ما برای قرن بیست و یکم به نوعی سوسیالیسم دموکراتیک نیاز داریم تا قدرت را به گونه‌ای شکل دهیم که جامعه‌ای مبتنی بر انصاف، عدل و مشارکت ایجاد شود. امروز ما احتمالاً بار دیگر به یک دو راهی رسیده‌ایم که با آنچه روزا لوکزامبورگ، ۱۰۰ سال پیش به نقل از فردریش انگلس بیان کرده بود، قابل قیاس است: «جامعه بورژوازی بر سر دو راهی ایستاده است، یا باید به سمت سوسیالیسم برود یا سیر قهقرایی به بربریت را پیش گیرد». (لوکزامبورگ، ۱۹۱۶: ۳۸۸)

نتیجه‌گیری

مانوئل کاستلز «رسانه‌های اجتماعی» را به مثابه شکلی از «ارتباط جمعی خودانگیز» و به‌عنوان نوعی قلمرو اجتماعی که در آن قدرت ارتباطات و پادقدرت اعمال می‌شود، تصور کرده است. بر این اساس، در مورد نحوه استفاده کاستلز از نظریه اجتماعی، پنداشت او از مفهوم قدرت، به‌کارگیری اصطلاحات علم رایانه برای تحلیل جامعه، برآورد و توصیف طبقه‌بندی شده او از شیوه توزیع قدرت میان شرکت‌های چند رسانه‌ای جهانی و مخاطب خلاق، امکان‌سنجی مفهوم وب^۲ و مرکزیت اطلاعات‌گرایی^۲ و قدرت ارتباطات، تردیدهایی وجود دارد.

1. xenophobic

2. centrality of informationalism

بحران اقتصادی جهانی، منجر به طرح مجدد پرسش‌های اقتصادی مهمی شده است، که همچنان در خصوص طبقه در نظریه اجتماعی تردید دارند و این امر نشان‌دهنده آن است که شبکه‌های مالی و اقتصادی جهانی در زندگی ما قدرت فزاینده‌ای دارند. وظیفه اصلی سیاست در حال حاضر می‌تواند توسعه پادقدرت علیه کالایی‌سازی همه چیز و جلوگیری از فاشیستی شدن گام به گام جهان باشد. وظیفه نظریه اجتماعی نیز در شرایط حاضر، بسط و توسعه تحلیل‌هایی از قدرت و پادقدرت است. مانوئل کاستلز به ما یادآوری می‌کند که در چنین تلاش‌هایی نباید نقش ارتباطات را نادیده گرفت. با این حال، من در خصوص اینکه رویکرد کاستلز بتواند تحلیلی انتقادی از جامعه معاصر را پیش برد یا به ایجاد جامعه‌ای بهتر کمک کند، تردید جدی دارم. بر مبنای آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه‌های مهم این فصل را این‌گونه خلاصه کرد:

- کاستلز عمدتاً پیشینه‌ای از اینترنت و بستر ظهور آن ارائه می‌دهد و کار او فاقد نظریه‌ای بر مبنای جامعه و نظریه‌ای از جامعه مدرن است. رویکرد او نه نظریه‌ای اجتماعی تلقی می‌شود و نه از لحاظ نظری به اندازه کافی مبنایی است، بلکه بیشتر شکلی دلخواه و غیرنظام‌مند از مفهوم‌سازی و جمع‌آوری مشاهده‌هاست. مفهوم کاستلز از رسانه‌های اجتماعی، با فقدان تعامل با نظریه‌های اجتماعی روبه‌روست که به مفهوم‌سازی از قدرت، خودمختاری/استقلال، جامعه، جامعه‌جویی و سرمایه‌داری می‌پردازند.

- کاستلز، قدرت و قدرت ارتباطات را به منزله خصلت‌هایی اجباری، ناهم‌سنگ و خشونت‌آمیز در تمام جوامع، تصور می‌کند. بدین ترتیب او سلطه را طبیعی پنداشته و از امکان برقراری ارتباطات فاقد سلطه و جامعه بدون سلطه، غفلت کرده است.

- مانوئل کاستلز از زبان رایانه‌ای (اصطلاحاتی نظیر برنامه، سویچ، پروتکل، هسته) برای توصیف جامعه بهره می‌گیرد. او منطق جامعه را با منطق محاسبه کردن درآمیخته است و نمی‌تواند بر روی نقش ویژه انسان‌ها در جامعه حساب باز کند.

منابع

- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶). **قدرت ارتباطات**. (ویرایش دوم). ترجمه حسین بصیریان جهرمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Adorno, Theodor W. 2000. **The Adorno reader**. Malden, MA: Blackwell.
- Adorno, Theodor W. 2002. **Introduction to sociology**. Cambridge: Polity Press.
- Aouragh, Miriyam. 2012. Social media, mediation and the Arab revolutions. **TripleC: Communication, Capitalism & Critique: Journal for a Global Sustainable Information Society** 10 (2): 518–536.
- Badiou, Alain. 2012. **The rebirth of history: Times of riots and uprisings**. London: Verso.
- Bennett, W. Lance and Alexandra Segerberg. 2012. The logic of connective action. **Information, Communication & Society** 15 (5): 739–768.
- Calhoun, Craig. 1995. **Critical social theory**. Cambridge, MA: Blackwell.
- Calhoun, Craig, Joseph Gertes, James Moody, Steven Pfaff and Indermohan Virk. 2007. General introduction. In **Classical sociological theory**, ed. Craig Calhoun, Joseph Gertes, James Moody, Steven Pfaff and Indermohan Virk, 1–16. Malden, MA: Blackwell.
- Castells, Manuel. 2000. **End of millennium**. The information age: Economy, society and culture, Volume III (2nd edition). Malden, MA: Blackwell.

- Castells, Manuel. 2004. **The power of identity**. The information age: Economy, society and culture, Volume II (2nd edition). Malden, MA: Blackwell.
- Castells, Manuel. 2009. **Communication power**. Oxford: Oxford University Press.
- Castells, Manuel. 2010. **The rise of the network society**. The information age: Economy, society and culture, Volume I (2nd edition with a new preface). Malden, MA: Wiley-Blackwell.
- Castells, Manuel. 2012. **Networks of outrage and hope: Social movements in the Internet age**. Cambridge: Polity Press.
- Castells, Manuel. 2015. **Networks of outrage and hope: Social movements in the Internet age** (2nd edition). Cambridge: Polity Press.
- Couldry, Nick. 2002. **The place of media power**. London: Routledge.
- Curran, James. 2002. **Media and power**. London: Routledge.
- Dean, Jodi. 2012. **The communist horizon**. London: Verso.
- Della Porta, Donatella and Alice Mattoni. 2015. Social networking sites in pro-democracy and anti-austerity protests. Some thoughts from a social movement perspective. In **Social media, politics and the state: Protests, revolutions, riots, crime and politics in the age of Facebook, Twitter and YouTube**, ed. Daniel Trotter and Christian Fuchs, 39–63. New York: Routledge.
- Foucault, Michel. 1977. **Discipline and punish**. New York: Vintage.

- Foucault, Michel. 1980. **Power/knowledge: Selected interviews and other writings, 1972–77**. Brighton: Harvester.
- Freedman, Des. 2014. **The contradictions of media power**. London: Bloomsbury Academic.
- Fuchs, Christian. 2008a. **Internet and society: Social theory in the information age**. New York: Routledge.
- Fuchs, Christian. 2008b. Review essay of “Wikinomics: How mass collaboration changes everything”, by Don Tapscott and Anthony D. Williams. **International Journal of Communication 2**, Review Section: 1–11.
- Galtung, Johan. 1990. Cultural violence. **Journal of Peace Research 27** (3): 291–305.
- Gerbaudo, Paolo. 2012. **Tweets and the streets: Social media and contemporary activism**. London: Pluto Press.
- Giddens, Anthony. 1981. **A contemporary critique of Historical Materialism. Vol. 1: Power, property and the state**. Basingstoke: Macmillan.
- Giddens, Anthony. 1984. **The constitution of society: Outline of the theory of structuration**. Cambridge: Polity Press.
- Giddens, Anthony. 1985. **A contemporary critique of Historical Materialism. Vol. 2: The nation-state and violence**. Cambridge: Polity Press.
- Habermas, Jürgen. 1984. **Theory of communicative action** (Vol. 1). Boston, MA: Beacon Press.

- Habermas, Jürgen. 1987. **Theory of communicative action** (Vol. 2). Boston, MA: Beacon Press.
- Habermas, Jürgen. 2006. Political communication in media society: Does democracy still enjoy an epistemic dimension? The impact of normative theory on empirical research. **Communication Theory** 16 (4): 411–426.
- Juris, Jeffrey S. 2012. Reflections on #occupy everywhere: Social media, public space, and emerging logics of aggregation. *American Ethnologist* 39 (2): 259–279.
- Luhmann, Niklas. 1998. **Die Gesellschaft der Gesellschaft**. Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Luxemburg, Rosa. 1916. The Junius pamphlet. In **Rosa Luxemburg speaks**, 371–477. New York: Pathfinder.
- Salem, Sara. 2015. Creating spaces for dissent: The role of social media in the 2011 Egyptian revolution. In **Social media, politics and the state: Protests, revolutions, riots, crime and politics in the age of Facebook, Twitter and YouTube**, ed. Daniel Trottier and Christian Fuchs, 171–188. New York: Routledge.
- Sandoval, Marisol and Christian Fuchs. 2010. Towards a critical theory of alternative media. **Telematics and Informatics** 27 (2): 141–150.
- Shirky, Clay. 2008. **Here comes everybody**. London: Penguin.
- Shirky, Clay. 2011a. **Cognitive surplus: How technology makes consumers into collaborators**. London: Penguin.

- Shirky, Clay. 2011b. The political power of social media. **Foreign Affairs** 90 (1): 28–41.
- Sullivan, Andrew. 2009. The revolution will be twittered. **The Atlantic**. www.theatlantic.com/daily-dish/archive/2009/06/the-revolution-will-be-twittered/200478 (accessed on 22 November 2015).
- Thompson, John B. 1995. **The media and modernity: A social theory of the media**. Cambridge: Polity Press.
- Weber, Max. 1978. **Economy and society**. Berkeley, CA: University of California Press.
- Wolfson, Todd. 2014. **Digital rebellion: The birth of the cyber left**. Urbana, IL: University of Illinois Press.
- Žižek, Slavoj. 2012. **The year of dreaming dangerously**. London: Verso.